

تبارشناسی قومی مغولان

الهامه مفتاح

عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چکیده

تحلیل تاریخ، فرهنگ و تمدن جوامع گوناگون بدون توجه به
تبارشناسی قومی و سپس بررسی و تفحص در حیات تاریخی آن
جوامع ممکن نیست. دوره مغول از جمله ادواری است که درباره آن،
منابع مهم و مفیدی چه به لحاظ کمی و چه از حیث کیفی وجود دارد و
مطالعات و تحقیقات بسیاری نیز در مورد این دوره انجام گرفته است.
ولی هیچ گاه از چگونگی شکل گیری و ظهور این قبایل و
به هم پیوستگی تدریجی آنها و ایجاد حکومتی محلی و سپس گسترش
و انبساط آن در خود مغولستان، و سرانجام چگونگی تشکیلات جامعه
مغول قبل از حملات چنگیزخان بحثی به میان نیامده است. اگر زبان را
به عنوان معیار مشخص قومی قبول کنیم، در این مقاله، اقوام و قبایل
جنگجویی که از ابتدای تاریخ در سرزمینی به نام مغولستان زندگی
می کردند، معرفی شده است؛ اقوامی که اکثراً لهجه مغولی داشته اند و
می توان آنان را مغول محسوب کرد. آشنایی با ساکنان قدیم مغولستان،
راه را برای شناخت ساکنان بعدی آن هموار می سازد.

مقدمه

شناسایی ریشه و نژاد، خاستگاه قومی و حیات تاریخی اقوام یک منطقه
جغرافیایی و تبارشناسی یک قوم یا اقوام گوناگون درحقیقت مهم ترین تأملی

۱۱۰ فرهنگ، ویژه تاریخ

است که در ریشه‌یابی حیات تاریخی و شکل‌گیری آن قوم در بستر تاریخ صورت می‌گیرد. در بررسی این شکل‌گیری و گذار باید تأثیر عوامل محیطی، اقلیمی، جغرافیایی - تاریخی، فرهنگی و انسانی (چگونگی شکل و حرکت جمعیتی) را در نظر گرفت؛ چرا که هر یک از این عوامل در شکل‌گیری، بقا، تغییر شرایط جریان زیست، دگرگونی‌های اجتماعی و فرهنگی و در نهایت دوام، بقا، مهاجرت و آمیختگی با اقوام دیگر تأثیر مستقیم داشته است. قوم و قومیت، به مجموعه‌ای از افراد پیوسته اطلاق می‌شود که روابط و پیوندها و پیشینه مشترک داشته و نشأت گرفته از یک تبار باشند و بر اثر گسترش یک یا چند خانواده پیوسته تشکیل شده باشند. این مجموعه، علی‌الاصول نما و مشخصات جسمانی و گفتار و کردار مشترک دارند؛ و اگر در بین آنان تفاوت‌هایی به چشم می‌خورد، ناشی از تداخل طایفه‌ها و گروه‌ها در هم و به‌ویژه ازدواج‌های برون‌قبیله‌ای و در نتیجه، بازتاب تأثیر عوامل ژنتیکی، محیطی و رفتار است. این گروه‌های پیوسته ممکن است تیره‌ها و طایفه‌هایی از یک قبیله و قوم باشند که در مناطق مختلف یک سرزمین و منطقه جغرافیایی به سر می‌برند. بنابراین، مؤلفه‌ها و وجوه شناسایی یک قوم ممکن است شکل و هیئت ظاهری، زبان، دین، رسوم مشترک، ... و به زبان بهتر، خصوصیات مشترک آن قوم باشد. اگر گروهی با تعریف ذکر شده، در منطقه‌ای جغرافیایی با تمام پهنه و وسعتی که بتوان بر آن متصور شد، گرد یکدیگر جمع شوند، می‌توانند قدرت سیاسی نیز پیدا کنند و هرچه عوامل همبستگی در میان افراد این گروه بیشتر ساری و جاری باشد، وحدت آنان نیز برجسته‌تر می‌شود. این عوامل همبستگی را می‌توان به اختصار به شکل زیر توضیح داد:

الف - سرزمین مشترک: وجود یک سرزمین مشترک، عامل اصلی همبستگی بین افراد یک قوم است و مردمی که در یک سرزمین زندگی می‌کنند، خواه ناخواه با یکدیگر همبستگی زبانی و فرهنگی پیدا می‌کنند.

ب - نژاد: در یک منطقه جغرافیایی، در ابتدا و بدون در نظر گرفتن عامل اختلاط و تداخل افراد و گروه‌ها، مهم‌ترین عامل همبستگی در میان اقوام ابتدایی، عامل نژاد است.

تبارشناسی قومی مغولان ۱۱۱

ج - زبان و فرهنگ: زبان جزء ارکان اصلی فرهنگ یک قوم و گسترش دهنده و بیان کننده آحاد فرهنگ هر قوم است. فرهنگ معمولاً با تکیه زدن بر زبان، هویت خود را در میان یک قوم نمایان می‌سازد.

د - آداب و رسوم و سنن اجتماعی: که علاوه بر بازتاب و فرایند کارکرد فرهنگ یک قوم، از عناصر عمده تشخیص هویت مردم هر سرزمین به‌شمار می‌رود.

ه - دین و مذهب: که علاوه بر عامل شناساننده یک قوم، از عوامل مهم همبستگی آن قوم نیز به‌شمار می‌رود.

و - عامل اقتصادی: یکی از مهم‌ترین عواملی که در ایجاد همبستگی و پیوند اجتماعی نقش عمده‌ای برعهده دارد، عامل اقتصادی است. حتی دیده شده است افرادی که از جهات مختلف مثلاً زبان و فرهنگ و نژاد و مذهب با یکدیگر تفاوت ولی از نظر اقتصادی وجوه مشترک و یا نیازهایی همسو داشته‌اند، به تدریج با یکدیگر آمیخته و یکی شده‌اند. عامل اقتصادی خود می‌تواند موجد مهم‌ترین و مؤثرترین عامل یعنی وفاق یک قوم شود. باید توجه داشت که همیشه همه عوامل ذکر شده در پیوند و همبستگی یک قوم موجود نیست؛ اما برای این همبستگی قومی، عامل وفاق همیشه لازم بوده است. گاه این عامل وفاق در بین یک قوم در عامل دینی تجلی می‌کرد و تمامی منش‌ها و کارکردهای اجتماعی از دیدگاه دینی تعریف می‌شد؛ چنان‌که در دوران تسلط کلیسا بر اروپا شاهد سلطه دیدگاه‌های دین‌مدار بوده‌ایم. اما عامل مهم پیوند در اقوام ابتدایی، عامل اقتصادی - اجتماعی بوده است. به‌ویژه در مورد اقوامی که در اعصار تاریخی ریشه و زیست مشترک دارند، فعالیت اقتصادی و اجتماعی همسان در کنار هم و برقراری ارتباط، موجب انتقال باورهای سنتی و فرهنگی و همچنین شکل‌گیری باورهای فرهنگی مشترک و در نهایت همگانی شدن آنها می‌شود. با تأمل در رسم و رسوم و فرهنگ اقوام یک منطقه، زبان، دین و سایر شاخصه‌های ذکر شده، پیوستگی یک قوم آشکار و به عبارت امروزی بر هویت ملی تأکید می‌شود.

خاستگاه

منطقه زیست‌بوم قوم یا بهتر است گفته شود اقوام مورد مطالعه این پژوهش، استپ‌های آسیا است. اگر سرزمین و آداب و رسوم اقوامی را که در استپ‌های زادگاه چنگیز به سر می‌بردند، شناسیم، تجسم مافوق فردی از قوم مغول و بیابانگردی جلوه نمی‌کند. تاریخ همیشه شاهد نبردهای بزرگ میان نیروهای مخالف بوده که این نبردها پیامدها و عواقبی داشته است: در مبارزه شهرنشینان و بیابانگردان، نه تنها اقوام را به مهاجرت و یا اسکان وا می‌داشت، حکومت‌ها را ایجاد و یا متلاشی می‌کرد و نژادهای گوناگون را جابه‌جا می‌کرد و درهم می‌آمیخت، بلکه، بر اثر تماس و اصطکاک اجزای تشکیل‌دهنده فرهنگ‌های مختلف، خصایص و امتیازات خاصی نیز به آنها می‌داد. از این گذشته، باید گفت که درهم‌آمیختن طرز زندگی بزرگ‌ری و بیابانگردی، خود مقدمه پیدایش تمدن است. بشر در ابتدایی‌ترین مراحل زندگی خود، اقتصاد «میوه‌چینی» داشته که چگونگی آن از نامش پیدا است. سپس، شرایط و مقتضیات اقلیمی و جغرافیایی باعث تجزیه این اقتصاد شد. در سویی چادرنشینان و چوپانان و در سوی دیگر کشاورزان نخستین قرار گرفتند. یکی از این گروه‌ها نیروی زیادی در سازماندهی و گسترش و دیگری همت و پشتکار بارورساختن زمین داشت. این دو گروه برای رسیدن به مراحل بالاتر اقتصادی، راهی بس دور و دراز پیموده‌اند. انسان متمدن از ترکیب این دو گروه متحول پدید آمده و ارزش‌های مثبت هر دو گروه را هم به سود بازرگان و پیشه‌ور و هم به نفع روستایی دامدار گرد آورده است.

بیابانگردان و چادرنشینان در ادوار مختلف تاریخ بر کشاورزان و شهرنشینان تاخته‌اند، به سویشان آمده‌اند و مجذوب آنان شده‌اند و در آنان تحلیل رفته‌اند. هم بیابانگردان ساده و هم کشاورزان نخستین، ناگزیر سر به فرمان اقوامی نهاده‌اند که فرهنگی کامل‌تر داشته‌اند. این جریان در آسیا، شکل خاص خود را داشته است: گستردگی و پهناوری قاره آسیا و ساختمان جغرافیایی آن، امکان هر نوع سازش واقعی را از میان برده، مناطق کشاورزی و عشایری (یا کوچ‌نشینی) آسیا با کوه‌ها و سلسله‌جبال‌ها از هم جدا شده، و میان شهرنشینان

و کوچ‌نشینان همیشه بر خورده‌های هراس‌انگیزی پیش آمده که آسیا را غرق در خون کرده است.

مطالعات نژادشناسی تطبیقی، نشانه‌های بسیاری از قرابت‌های نژادی به دست می‌دهد. برای مثال، گروهی از نژاد آسیای علیا بیست و پنج هزار سال پیش از میلاد مسیح به خاک اروپا قدم نهادند که لاپین^۱ها و اسکیموها از اخلاف پاک همین گروهند. از آمیزش این نژاد با یکی از نژادهای اروپایی، نژاد بالتیک شرقی پدید آمد. ظاهراً مهاجران آسیایی از راه قطب که بی‌گمان آب و هوای آن در آن روزگار با امروز فرق داشته است، به امریکای شمالی راه یافته‌اند. آیا اقوام اورال آلتایی در دوران ماقبل تاریخ موفق شده بودند نواحی دیگری از آسیا را نیز تسخیر کنند؟ در این مورد و نیز در مورد وضع عشایر آسیای علیا در آغاز دوران تاریخی، سند و مدرکی جز منابع چینی در دست نیست و چون مردم چین توجهی به مسایل نژادی نداشته‌اند، از منابع مزبور اطلاعات چندانی به دست نمی‌آید. طبقه‌بندی و تقسیم نژاد چادرنشین و بیابانگرد اورال - آلتایی دست‌کم تا هنگامی که از فلات سرازیر نشده‌اند، کاری بیهوده است؛ زیرا کوچ‌نشینان جای خود را پیوسته تغییر می‌دادند و به مسالمت یا به زور با ملل و اقوام دیگر درمی‌آمیختند و از این رو نام این‌گونه قبایل و سرزمین‌ها در قرن‌های مختلف تغییر می‌کند. نژادی که در آسیای علیا به سر می‌بردند، مهاجرت می‌کردند، می‌جنگیدند، حکومت تشکیل می‌دادند و یا آرامش همسایگان را به هم می‌زدند، در اصل همان نژاد اورال - آلتایی بوده است؛ و اقوام اورال - آلتایی آسیای علیا، که چینیان به دیده تحقیر به آنان می‌نگریستند، همان اقوام ترک و تاتار و تنگوزند.

این اقوام، خویشاوندی دوری با اقوام و ملل تبت و کره و ژاپن دارند. هرگز نژادی به نام نژاد مغول وجود نداشته است و قبیله چادرنشینی که نه‌صد سال پس از میلاد مسیح و شش صد سال پس از هجرت پیامبر(ص) برای نخستین بار مغول خوانده شد، یکی از عشیره‌های بی‌شمار ترک و تاتار بوده است. زادگاه این مغولان، مغولستان خارجی بود و لااقل در هزاره اول تاریخ میلادی،

منطقه آسیایی علیا بود که با چراگاه‌های خود می‌توانست زندگی اقوام بی‌شماری را تأمین کند. شرایط زندگی در مغولستان خارجی بی‌اندازه سخت و طاقت‌فرسا است و فقط مردمی می‌توانند در آنجا زندگی کنند که بنیه‌ای پولادین داشته باشند. توفان‌های شدید و سهمگین آسیایی، شب و روز در این سرزمین جریان دارد. مغولستان از دریاها بسیار دور است. بادهای معمولاً از سمت شمال می‌وزند و پس از گذشتن از دریاچه یخ‌بسته بایکال، به جنگل‌های کوهستانی می‌رسند و در آنجا درختان سرو را به هم می‌پیچند و یا درهم می‌شکنند و بی‌آنکه ذره‌ای از شدت و صولت آنها کاسته شود، عرصه بی‌پایان استپ‌ها و بیابان‌های آسیای مرکزی را می‌رویند. در قدیم، مغولستان را دریایی فرا گرفته بود که به تدریج در اواخر دوران سوم زمین‌شناسی خشک شده است. نمکزارهای «گبی»^(۱)، از آثار و بقایای این دریا است. پس از خشک شدن این دریا، زمین تا مدت‌ها نمناک بوده و جنگل‌های انبوهی در آن پدید آمده است. بی‌گمان در آغاز دوران تاریخی، مناطق آسیای مرکزی بیش از امروز برای زندگی مساعد بوده است؛ لیکن بیابان همچنان گسترش یافته و فاجعه عظیم دیرین نیز به وقوع پیوسته است، یعنی: استپ جنگل را بلعیده و بیابان نیز استپ را خورده است. ساکنان مغولستان در برابر پیشرفت ریگ بیابان گام پس نهاده و به جنگ و زور به تسخیر سرزمین‌های دیگران پرداخته‌اند. استپ پله‌به‌پله به سمت جنوب فرود آمد و تا پای کوه‌ها کشیده شد. هرچه در جنوب پیش‌تر می‌رویم، مراتع جای خود را به استپ‌های نمکزار می‌سپارد و آنگاه کویر واقعی و بیابان هولناک گبی ظاهر می‌شود.

سرزمین مشترک، موقعیت جغرافیایی

سرزمینی که از شمال به جنگل‌های غیر قابل نفوذ سیبری و از جنوب به صحرا و فراسوی آن، سرزمین چین، محدود می‌شد، استپ‌های آسیا است. استپ، مرتعی بدون درخت است که استعداد کشاورزی ندارد؛ اما برای چرای گله‌ها و رمه‌ها شرایط ایده‌آلی دارد. احشام، تنها دارایی واقعی استپ‌نشینان است. بیشتر سرزمین مغولستان پوشیده از استپ‌هایی است که در سطحی با

ارتفاع هزار تا دو هزار متر بالاتر از سطح دریا قرار دارد و نواحی غربی و شمال غربی آن کوهستانی است. در شمال استپ‌های مزبور، جنگل‌های غیرقابل نفوذ سیبری معروف به «تایگا»^(۲) واقع شده است و در جنوب و جنوب شرقی آن صحرای گبی قرار دارد که یکی از وسیع‌ترین صحراهای جهان است. گذشته از وجود سرزمین‌های کوهستانی تبت در جنوب غربی که راه نفوذ به سرزمین حاصلخیز هند را مشکل می‌ساخت، دسترسی به سرزمین‌های چین در طرف شرق و ترکستان شرقی و روسیه در طرف غرب نیز نسبتاً آسان بود. آب و هوای این ناحیه روی هم‌رفته خشک و بحری است و در واقع دو فصل بیشتر ندارد: یکی تابستان که کوتاه و گرم است و سه ماه طول می‌کشد و در طی آن، زمین‌های استپ از گل و گیاه پوشیده می‌شود و باران‌های موسمی تا حدی به تر و تازگی آن می‌افزاید؛ دیگر فصل زمستان که با سرمای خشک توأم با باد و توفان شروع می‌شود و پس از مدتی حتی رودخانه‌ها هم یخ می‌بندد و تا سال بعد ادامه می‌یابد. به این ترتیب، شاید بتوان گفت که مغولستان به‌طور کلی سرزمینی سردسیر است و ساکنان آن زندگی سختی دارند. در فصل زمستان، هوا به طرز هولناکی سرد می‌شود آن چنان که پوست تن آدمی ترک می‌خورد و مسافر، دورتر از پنج قدمی خود را نمی‌بیند زیرا کولاک هراس‌انگیز برف، ریگ روان را به دنبال می‌کشاند و در چند دقیقه هر چیز را که از خاک بیرون باشد، با قشری از یخ می‌پوشاند. بیابانگردان عقیده دارند که اسبان در این توفان‌ها دیوانه می‌شوند. در بهار، خورشید به همه جا گرمی می‌بخشد و سراسر استپ به‌صورت دریای مواجی از گل و سنبل درمی‌آید. در زبان بیابانگردان که از لحاظ تعبیرهای شاعرانه بسیار فقیر است «چمن گل» زیباترین کلمه است. آنان هر چه را دوست داشته باشند، «چمن گل» می‌نامند. ارزنده‌ترین دوران زندگی ساده بیابانگردان، بهار است.

مغولستان بین کوه‌های خینگان کبیر و کوه‌های آلتایی^۱ قرار دارد و دشت یا صحرای گبی بین کوه‌های آلتایی و تیان‌شان^۲ به گونه‌ای قرار گرفته که ترکستان و

1 . Altai

2 . Thian Chan

مغولستان را محصور و مهجور کرده است. در دره‌های این کوه‌ها و دامنه‌های آنها، مراتع و علفزارهای فراوانی وجود دارد و محل یورت مردم صحراگردی است که بیشتر اوقات به دنبال علف و هوای ملایم‌تر در حرکت‌اند و مقام و محل ثابتی ندارند. این چمنزارها که در نواحی بارانی سرسبزتر و در نواحی مهجور مرکزی خشک و بی‌رمق و در حال تبدیل شدن به صحرا و کویر است، اقلیم پهناوری از منچوری تا کریمه و از اورگا^(۳) در مغولستان علیا تا سرزمین‌های مرو و بلخ را فرا گرفته است. این ناحیه از جنگل‌های قطبی، همان آب و هوای بسیار سردی را دارد که روسیه مرکزی، سیریه مرکزی و حاشیه و نوار شمالی مغولستان و منچوری را هم فرا گرفته است. ناحیه مرکزی آن را صحرای قزل‌قوم در ماوراءالنهر، قراقوم در مغرب آمویه و صحرای تکلاماکان^(۴) در حوضه محدود تاریخیم و بالأخره صحرای گبی که خود شامل منطقه بسیار پهناوری است، تشکیل می‌دهد. این نقاط مانند سه موضع سرطانی هستند که چمنزارها را می‌خورند و سبزه‌ها را محو می‌کنند و این خوره از آغاز تاریخ، سبزه و چمن را نابود ساخته است و می‌سازد. وجود صحرای گبی بین مغولستان شمالی و جنگل‌های بایکال، یکی از علل دائمی است که زوال امپراتوری‌های ترک و مغول را از ابتدای تاریخ فراهم آورده است. مردم عقیده دارند که در صحرای گبی - که صحرای بی‌روح، خلوت، صخره‌ای یا شنی و سنگی است - دیوها به سر می‌برند. هوای این ناحیه بر اثر توفان گرد و غبار در تابستان چنان خفه‌کننده می‌شود که مسافرت را فقط در زمستان قابل تحمل می‌سازد. چادرنشینان چوپان به‌طور نامنظم در سرزمین‌های پهناور اروپایی - آسیایی که از منچوری تا مجارستان امتداد یافته است، زندگی می‌کنند. نجد پامیر یا بام دنیا در واقع هموار نیست بلکه عقده‌کوهستانی آسیای مرکزی و نقطه‌ای است که چند رشته کوه و تعدادی رودخانه و شط از آن آغاز و به جهات گوناگون متوجه می‌شوند. در مشرق آن، رشته‌های تیانشان یا کوه‌های آسمانی و آلتین طاق یا کونلون^۱ که دنباله آن است، حوضه تاریخیم را دربر می‌گیرند. در شمال آن، دره زونگاری^(۵) رشته‌های تیانشان را از آلتایی جدا

می‌سازد. در پشت آلتایی نیز استپ‌های مغولستان قرار دارد و در شمال تایگا واقع شده است.

قبایل ترک و مغول سرزمین مغولستان به لحاظ شرایط آب و هوایی غالباً در جست‌وجوی مراتع ناچار به نقل و انتقال‌های مستمر به نقاط دوردست بوده‌اند. صحراگردی چوپانی، مرحله‌ای در سیر تحول از شکار به کشاورزی نیست، بلکه راه بسیار مشخص زندگی است که با اهلی کردن حیوانات و بهره‌برداری از بخش‌های پهناوری از زمین که باران در آن کم می‌بارد، سروکار دارد. صحراگرد یا چادرنشین از فضای باز و میدان‌های پهناور و دگرگون‌شدن مناظر لذت می‌برد و اغلب کشاورز را تحقیر می‌کند، چون به زمینی که زراعت می‌کند، چسبیده است و چوپان چادرنشین از راه دامپروری زندگی می‌کند. خوراکش گوشت دام و جامه و پوشش و چادرش پوست دام است. جامعه بیابانگرد اگرچه خرید و فروش را به غارت ترجیح می‌دهد، در همه ادوار، جامعه‌ای ماقبل تاریخی و ابتدایی شمرده شده است؛ زادگاه همیشگی نداشت، چادر نم‌پوشش را به آسانی بر می‌چید و بار ارابه می‌کرد؛ وفاداری او متوجه خانواده و رهبرش بود، رهبری که سلطان نبود تا سلطنت را به ارث برده باشد، بلکه جنگاوری بود که مهارتش طی یورش‌ها به آزمایش گذاشته شده بود و در کنار آن، رهبری را در مهاجرت‌های فصلی و در تقسیم عادلانه چراگاه‌ها میان مردم خود به‌منصه ظهور رسانیده بود. سرازیر شدن صحرانوردان به طرف جنوب، قانونی فیزیکی بود و طبیعی بود که شرایط زندگی صحرانوردی مسبب آن باشد. فشاری که این صحراگردان به امپراتوری‌های متمدن در جنوب زادگاه و قلمرو خود وارد آوردند، چندین بار به تصرف آن امپراتوری‌ها منجر شد. امپراتوری‌های بیابانگرد به سرعت برپا می‌شد و سقوط می‌کرد ولی مشخصات ویژه جامعه چوپانی طی قرون بی‌تغییر باقی ماند. مذهب این چادرنشینان صحراگرد ساده و بر اساس طبیعت پرستی بود. آسمان و اجرام سماواتی، قابل تقدس و هراسناک بود. پرستش روح آسمانی (تنگری)^(۱) در نوشته‌های ترکان آمده است و به عقیده بیابانگردان، تنگری به صورت یک حامی مقدس با مردم خویش تماس مستقیم دارد. سحر و جادو نیز در اعتقادات آنان ریشه

داشت و این ارتباط آسمان با زمینیان از طریق روحانیان و جادوگران^(۷) برقرار می‌شد؛ جادوگرانی که سحر می‌کردند. در تاریخ طبری، از پادشاه بزرگ ترکان با نام شابه^(۸) یاد شده است. وی می‌نویسد:

از هشام بن محمد کلبی روایت کرده‌اند که ترکان برضد هرمز برخاستند و به قولی دیگر «شابه» - پادشاه بزرگ ترکان - به سال یازدهم پادشاهی وی با سیصد هزار سپاه تا بادغیس و هرات پیش آمد. (طبری، ۱۳۵۲: ج ۲، ص ۷۲۶)

این شابه یا ساوه، به گفته فردوسی، از جادوگران ترک بوده است:

چنین گفت پس با سپه ساوشاه	که از جادوی اندر آرید راه
بدان تا دل و چشم ایرانیان	بپیچد نیاید شما را زیان
همه جادوان جادویی ساختند	همی در هوا آتش انداختند

(شاهنامه، ۱۹۶۸: ۳۶۴)

در مآخذ چینی نیز از جادوگران سخن رفته است؛ جادوگرانی که قادر بودند سرما و باران پدید آورند. آنان هنگام پیکار با ژوان ژوان‌ها، توفان و برف پدید آوردند و رشیدالدین نیز در این باب به‌هنگام بیان داستان «اتفاق بویروق خان برادر پادشاه نایمان...» نوشته است:

... آن متقله^(۹) به سنگون^(۱۰) رسیدند و آغاز مصاف کردند و جنگ‌ناکرده بازگشتند. سنگون نیز روانه شد و به اونگو^(۱۱) درآمد و ایشان جدالمیشی^(۱۲) کرده بودند تا برف و مه برآید... (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۳۸۰)

معتقدات صحراگردان به‌ویژه مغولان و ترکان در سده‌های ششم تا دوازدهم میلادی هرچه باشد، در یک نکته جای تردید نیست و آن اعتقاد به سحر و افسون است. در آیین ترکان، ارواح محتشم را کاما^(۱۳) (قاما) یا شمن نمی‌نامیدند، بلکه به آنها یده‌چی یا یده‌جی می‌گفتند. واژه جی یا چی در زبان ترکی، اسم فاعل و کننده کار است؛ مانند «ارابه‌چی».

در سده پنجم میلادی، قبیله‌ها و اردوهای که از امتزاج قبایل گوناگون پدید آمده بودند، نام تورک بر خود نهادند. اینان به زبان ترکی سخن می‌گفتند ولی قوم همسایه آنان که به همان زبان سخن می‌گفتند، تورک نامیده نمی‌شدند.

تازیان همه کوچ‌نشینان آسیای مرکزی را بی‌اندک توجهی به اختلاف زبان آنان ترک نامیدند. رشیدالدین فضل‌الله همدانی نخستین کسی بود که از نظر زبانی ترکان را از مغولان جدا کرد (همان، ص ۴۵ - ۴۱). بعدها نام ترک مفهوم زبانی پیدا کرد؛ زیرا هیچ‌گاه معنا و مفهوم قومی و نژادی نداشت. قبایلی که با نام «آشینا»^(۱۴) متحد شدند، ابتدا چون زبان‌های گوناگون داشتند، ناگزیر زبان مغولی را به‌عنوان زبان مشترک برگزیدند. آنان پس از شکست‌های پی‌درپی از امپراتوران چینی، به جنوب آلتایی رانده شدند و اندک‌اندک به زبان ترکی سخن گفتند و آنچه از زبان مغولی برای آنان به‌جای ماند، تنها لقب‌ها و عنوان‌ها بود. حمله و هجوم این صحراگردان آسیای مرکزی به سرزمین‌های مردم متمدن، بعد از دوره‌ای آغاز شد که بین آنان و مردم شهرنشین روابط بازرگانی برقرار شد. برخی از محصولات و احشام و فراورده‌هایی که آنان از چهارپایان تهیه می‌کردند، مورد احتیاج شهرنشین بود؛ اقوام صحراگرد نیز به غله و منسوجات و اسلحه نیاز داشتند؛ و بدین ترتیب، تجارت آغاز شد. چین بیش و پیش از دیگران با این صحراگردان سروکار پیدا کرد و زودتر هم مورد تهاجم قرار گرفت و ناچار به تدابیری نظیر بنای دیوار بزرگ چین متوسل شد. ذکر این نکته ضروری به‌نظر می‌رسد که در بسیاری از نوشته‌های تازی و پارسی، از جمله *تاریخ‌الرسول والملوک طبری*، *اخبارالطوال دینوری*، *تاریخ بلعمی* و *شاهنامه فردوسی*، از پیکار بهرام پنجم (وهرام پنجم) با ترکان سخن رفته است^(۱۵).

از سده ششم میلادی، ترکان به سرزمین‌های آسیای میانه راه یافتند و در پی آن، دولتی بزرگ از ترکان در آسیای مرکزی و غربی پدید آمد. همین نکته سبب شد که برخی مورخان پیرامون سرزمین ترکان که اقوام آن از جنوب سیبری و نواحی آلتایی کوچ کرده بودند، چنین پندارند که توران یا تورانیان ترک بوده‌اند. مسعودی در این‌باره نوشته است:

مولد افراسیاب به دیار ترک بود و آن خطا که مؤلفان کتب تاریخ و غیرتاریخ کرده و او را ترک پنداشته‌اند، از همین جا آمده است... (مسعودی، ۱۳۵۶: ج ۱، ص ۲۲۱)

سامانیان نیز برای جلوگیری از حملات قبایل ترک و مغول آسیای مرکزی، اراضی و سواحل میانه رود سیحون و ماورای جیحون را به ترکان اسکان یافته واگذار می‌کردند به این شرط که آنان از تهاجم خویشاوندان خود جلوگیری کنند^(۱۶).

مغولستان و قبایل آن

نقشی که خون مغولی ایفا کرده است، در تاریخ فراموش نمی‌شود. این خون، آمیخته‌ای از خون امواج مختلف انسانی است که با جوش و خروش‌های داخلی و زدوخوردهای بیرونی، امتزاج قبایله‌ها را شکل بخشیدند. اولین اقوام شناخته شده مغول، سین - پی (سی-ین - پی)^(۱۷) ها بودند که در قرن سوم میلادی در کوه‌های مرتفع خینگان^(۱۸) که از سمت شرق مغولستان را محدود می‌کنند، در صحرای گبی مستقر شدند. سین - پی‌ها، قبلاً - همان وقت که تمدن یونانی - بودایی و تمدن ایرانی نزد قبایل و مللی که پیرامون واحه تاریم^(۱۹) مقیم و مسکون بودند، با آرامی شکفته می‌شد - هیونگ‌نو^(۲۰) های شمالی را که از نژاد تو-کیو (تورکیو = ترک)^(۲۱) بودند و در ناحیه اورخون (ارخن)^(۲۲) واقع در مغولستان علیا جای داشتند، مقهور و منکوب کردند (گروسه، ۱۳۵۳: ۱۱۴). در سده پنجم میلادی، شمال صحرای گبی، مردمی را در خود جای داده بود که چینیان آنان را «ژوژان» ها یا ژوان ژوان^(۲۳) نام دادند. این نامگذاری بیشتر از آن سبب بود که صاحب منصبان چینی، آنان را با اسم چینی مشتق از فعل «لولیدن» می‌خواندند؛ چرا که آنان را با جانوران موذی همانند می‌ساختند. فرمانروایان ایشان، نخستین کسانی بودند که لقب‌های پادشاهی «خان» و «خاقان» را بر خود نهادند. ژوان ژوان‌ها مانند سین - پی‌ها، از طوایف مغولی و از اجداد ترکان تولاش^۱ و اویغوری هستند. بعدها مغولان عناوین خان و خاقان را به کار بردند (رضا، ۱۳۶۵: ۳۲؛ گروسه، ۱۳۵۳: ۱۲۸). ژوان ژوان‌ها از یک عشیره ترک با نام تبقاچ^۲ (به چینی توپا) طمغاج، شکست سختی خوردند؛ و پادشاه توپاها

1 . Tolach

2 . Tabgatch

(تبقاچ‌ها) پس از عقب‌راندن ژوان ژوان‌ها توانست همه سلطنت‌نشین‌های ترک و مغولی را که در چین شمالی تأسیس شده بود، تصرف کند. به گونه‌ای که از آن پس، چین شمالی را توپا می‌نامیدند. در نیمه قرن پنجم (سال ۴۴۹ میلادی، «توپا تائوی»^(۲۴) ترک است که با کمال رشادت از تمدن کهنسال چین در برابر هم‌نژادان خود که بیابانگرد مانده بودند، دفاع می‌کند. ژوان ژوان‌ها در تمامی قرن پنجم و نیمه اول قرن ششم میلادی، مغولستان خارجی را مسخر کرده بودند. آنچه از تاریخ سیاسی آنها می‌دانیم، از مطالبی است که سالنامه‌های چینی سلسله‌های «وی»^۱ و «سوی»^۲ درباره آنها نوشته‌اند.^(۲۵) ژوان ژوان‌ها از سرحد منچورستان تا تورفان و حتی تا حد شرقی بالخاش و از اورخون تا دیوار چین را در تصرف داشتند. عشیره و متحد ژوان ژوان‌ها، هفتالیت‌ها (به عربی: هیاطله)^(۲۶) هستند که در همان دوران، مالک و صاحب ترکستان غربی شده بودند. در حدود سنه ۵۴۰ میلادی، امپراتوری مرغزاران^۳ بین سه گروه بسیار عظیم ترک و مغول تقسیم شده بود: ژوان‌ها، هیاطله و تورکوت‌ها (به چینی: توکیو) ترک‌ها^(۲۷). اما این وضع پایدار نماند.

ژوان ژوان‌ها از «بومین» - رئیس توکیوها - که یکی از شاهزاده‌خانم‌های ژوان ژوان را به‌عنوان زوجه تقاضا کرده و درخواستش رد شده بود، به‌سختی شکست خوردند. بومین آنان را کاملاً درهم شکست و خاقان آنها، آناکوئی^(۲۸) را به خودکشی وادار کرد (۵۵۲ میلادی). بقایای ژوان ژوان‌ها، مغولستان را به توکیوها سپردند و خود به سرحد چین پناه بردند؛ و بدین ترتیب، سرزمین باستانی و کهنسال مغولستان از تصرف ژوان ژوان‌ها بیرون آمد و به‌دست توکیوها افتاد، یعنی از دست مغولان به‌دست ترکان افتاد. بومین، عنوان امپراتوری خاقان را به‌دست آورد و مقر این امپراتوری نوبنیاد در همان اورخون علیا باقی ماند؛ منطقه‌ای کوهستانی که از هیونگ - نوه‌های قدیم گرفته تا چنگیزخانیان محل و مقر فرماندهی قبایل و عشایر را همواره در همانجا قرار

1 . Wei
2 . Souei

۴. مرغزاران = استپ‌ها

می دادند. بومین خاقان، فردای پیروزی درگذشت و متصرفات او تجزیه و تقسیم شد (۵۵۲ م.) و پسر او موسوم به موهان، مغولستان را با عنوان پادشاهی کسب کرد (۵۵۳ - ۵۷۲ م.)^(۲۹) و برادرش (برادر بومین) خان توکیوهای غربی با نام ایستمی^(۳۰)، خان یا یبغوی^(۳۱) ناحیه سغدیان^(۳۲) شد.

امپراتوری ترکان شرقی یا توکیوهای شرقی

اسکان نیروهای قدرتمند صحراگرد در ناحیه سغدیانان، نه تنها قدرت سیاسی، بلکه نیروی اقتصادی بزرگی را در منطقه وسیعی متمرکز کرده بود که بزرگترین راه کاروان رو شرق به غرب را در اختیار آنان قرار می داد. این راه از کاشغر^(۳۳) و ناحیه شایبرگان^(۳۴) (شاپورگان) تا جنوب آسیای میانه کشیده شده بود. در روزگاری که خاقانهای ترک وارد عرصه سیاست و اقتصاد شدند، چین از ایران و سمه، رنگ، قالی، سنگهای گرانبها و پارچه وارد می کرد. یکی از صادرات عمده چین به ایران ابریشم بود که در دربار بیزانس و سرزمین روم شرقی حکم ارز داشت و همتراز طلا و سنگهای گرانبها بود. ایران در آن هنگام با در اختیار داشتن راه ابریشم، مرادی نداشت جز کنترل بهای ابریشم تا از این طریق هم روم شرقی را تضعیف کند و هم طلا و پول بیشتری به دست آورد. در این زمان بود که خاقانهای ترک با به غنیمت گرفتن مقدار زیادی از ابریشم چین و نیز در اختیار گرفتن بازرگانان ناحیه سغد، به راحتی انبوهی از ابریشم به دست آوردند و در جست و جوی بازار فروش آن، به روم شرقی توجه کردند.

جلب موافقت شاهنشاه ایران و دریافت اجازه حمل ابریشم از راه ایران و یا ترغیب شاه ایران به خرید ابریشم سغدیان و ترکان و فکر تجارت با ایران در قرن ششم میلادی، پیشینیان صحراگرد چنگیز را به خود مشغول داشت. میل وافرایی که برای تجارت در میان آنان بود، بعدها در چنگیز نیز غلیان کرد. یکی از بزرگان سغد به دربار خسرو انوشیروان وارد شد در حالی که بدیهی بود شاه ایران پیشنهاد او را نمی پذیرفت. شاه دستور داد بخش عمده ای از ابریشمهای موجود را در برابر دیدگان سفیر به آتش کشند تا از این طریق به نماینده سغد

بفهماند که دولت ایران هرگز به تغییر وضع موجود تن در نخواهد داد (رضاء، ۱۳۶۵: ۹۶-۹۵). ترکان به سوی رومیان توجه کردند. ایستمی پیشنهاد دوستی و همدستی به امپراتور ژوستین داد و متعاقباً مدعی شد که نمایندگان او به دست ایرانیان مسموم و کشته شده‌اند و مرگ نمایندگان خویش را بهانه حمله به ایران کرد. این واقعه بعدها هم تکرار شد. طی قرن‌ها فرمانروایی چادرنشینیان، خیلی اندک بوده‌اند فرمانروایانی که به منافع اقتصادی خود بی‌علاقه باشند. آنان خیلی زود یاد گرفتند که مالیات بستن به بازرگانان و صاحبان صنایع، بهتر از غارت کردن ایشان است. تشویق بازرگانان به استفاده از جاده‌های اصلی تجارت، به ویژه جاده‌ای که از میان آبادی‌های آسیای مرکزی می‌گذشت و حمل محموله‌های گرانبهای ابریشم نیز سرلوحه افکار این فرمانروایان بود. از طرف دیگر، تجارتخانه‌های روم نیز محصولات چین را بیشتر می‌پسندیدند. در این هنگام، ایران از دو سو مانع برقراری این رابطه تجاری بود. نقشه اتحاد ترک و بیزانس هرگز عملی نشد. سواران صحراگرد ترک از رود آمو گذشتند و حتی چند جاده و ناحیه کاروان‌رو را در ایران به تصرف درآوردند ولی مواضع و استحکاماتی که ایرانیان در سده پنجم میلادی در برابر هپتالیان پدید آورده بودند، در نظر ترکان غیرقابل گذر بود و لذا حمله ترکان متوقف ماند. (۳۵) آنچه از برقراری رابطه بین ترکان و روم شرقی عاید شد، اطلاعات جالب و جامعی است که درباره آداب و اخلاق و معتقدات توکیوهای غربی به دست آمده است؛ از جمله اینکه آنان حرمتی فوق‌العاده برای آتش قائل‌اند و آب‌وهوا را بسیار-محترم می‌دارند. (۳۶)

مطالعه سیمای پیشینیان و فرمانروایان قدیم آسیای مرکزی، مغولستان و - سغدیان، شباهت زیاد آنها را به مغولان شش قرن بعد نشان می‌دهد. توتم این قبایل نیز همانند تورکیوهای غربی، گرگ بود و سر یک گرگ ریخته شده از طلا بر چوب پرچم‌هایشان نصب بود. اینان خاقان جدید را بر قالیچه‌ای نم‌دین می‌نشاندند و او را نه دور گرداگرد اردوگاه می‌گرداندند. سرآورده او رو به سوی خاور باز می‌شد و آن نشانه گرامی داشت آن قسمت از آسمان بود که خورشید از آن برمی‌خاست. کشته شدن در میدان نبرد، از مردن در بستر بیماری

گرامی تر بود. (ساندرز، ۱۳۶۱: ۳۰؛ گروسه، ۱۳۵۳: ۱۶۷)

تندیس‌های دشمنانی را که به دست جنگجویان کشته شده بودند، در کنارگور جنگجو نصب می‌کردند. کتیبه اورخون به صراحت تأیید می‌شود. از روی این کتیبه همچنین اصطلاح فنی و به کاررفته برای نامیدن این تندیس‌ها به دست می‌آید.^(۳۷)

نتیجه حاصل از مقایسه اوضاع نخستین امپراتوری ترک‌های آسیای مرکزی نشان می‌دهد که یک اتحادیه سازمان‌یافته و منظم صحرانوردان می‌تواند اختیار تقریباً سراسر استپ اروپایی - آسیایی از مغولستان تا اوکراین را به دست آورد. پیشرفت مغولان با استفاده از فنون جدید نظامی نبود. آنان پیروزی را از طریق استعداد‌های برجسته‌ای نظیر آتیلا و چنگیزخان به دست نیاوردند. بلکه آنان نوعی سیستم سیاسی و نظامی ایجاد کردند که از سیستم هیونگ-نوها و سی‌ین - پی‌ها و ژوان‌ژوان‌ها بالاتر بود. آنان نخستین بیگانگانی بودند که چنان امپراتوری پهناوری را بنا نهادند که از جهات مختلف با چهار جامعه متمدن بزرگ آن روزگار (چین، ایران، هندوستان و روم شرقی) تماس داشت. به‌رغم روابط گاه دوستانه و گاه خصومت‌آمیز، جریان بازرگانی و تبادل افکار از طریق قلب آسیا، عمیق‌تر از قرون گذشته ادامه یافت و تعداد بازرگانان و مبلغان مذهبی که تحت حمایت خاقان‌های ترک در جاده‌ها سفر می‌کردند، پیوسته افزایش می‌یافت. نسطوریان، مانویان و بوداییان، از آسیای غربی به آسیای شرقی می‌رفتند و ترکان در نتیجه تماس با ملل تحصیلکرده، راغب شدند که نوشتن بیاموزند. از این رو، نوعی الفبای رونی^(۳۸) را از جامعه‌ای ایرانی - آسیای مرکزی، شاید از سغدیان، اقتباس کردند. سنگ‌نبشته‌هایی که در کرانه‌های اورخون، ینی سئی و دیگر جاهای مغولستان از ترکان بر جای مانده، کهن‌ترین مکتوب زبان ترکی را در اختیار می‌گذارد.

اویغورها

منابع، به‌ویژه منابع چینی، مشخص می‌سازند که در سال ۷۴۵ میلادی، امپراتوری ترک‌های شرقی جای خود را به امپراتوری اویغورها داد. نام این قوم در فارسی اویغور و در عربی ایغور ضبط شده است.^(۳۹) رشیدالدین فضل‌الله

همدانی، اویغور را از قوم اوغوز و یکی از بیست و چهار شعبه اوغوز می‌داند. وی پس از بیان چگونگی پیوستن جمعی از اقوام و اعمام اوغوز به یکدیگر و لقب گرفتن «اویغور»، معنی اویغور را به ترکی به هم پیوستن و مدد کردن ذکر می‌کند:

... آن طایفه که به وی پیوسته بودند و ممد او شده، اوغوز ایشان را نام اویغور نهاد و معنی آن به پارسی آن است که به ما پیوست... (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۵۲)^(۴۰)

اویغورها از روزگار هون‌ها، در کرانه‌های رودخانه‌های اورخون و سلنگه^۱ و دریاچه آرال می‌زیستند؛ گاه توله و گاه تغوز اغوز^(۴۱) نامیده می‌شدند و خود را از دیگر ترک‌ها (تورکوت‌ها) جدا می‌دانستند. پس از آنکه امپراتوری توکیوهای شرقی واژگون شد، اویغورها به جای آنان در مغولستان قدرت را به دست گرفتند. مرکز اصلی خان اویغور، در نزدیکی اورخون، یعنی حدوداً در محلی قرار داشت که بعدها مغولان شهر قره‌قوروم^(۴۲) را در آنجا بنا نهادند. در قرن هشتم میلادی، در نزدیکی این شهر، «قره‌بلغاسون» ساخته شد که اردوبالیغ^(۴۳) خان‌های اویغور بود و بعدها نخستین پایتخت چنگیزخان نیز به همین نام اردوبالیغ یعنی شهر اردو یا (شهر دربار) خوانده شد.

امپراتوری مغولستان پس از خاتمه قدرت توکیوها، میوه‌ای بود که باید چیده می‌شد. اویغورها ابتدا با کمک و معاضدت قرق‌ها یا خلخ^(۴۴)‌ها، مغولستان را مسخر کردند. امپراتوری اویغورها یک قرن پایدار ماند (۸۴۰ - ۷۴۴ میلادی)؛ ولی مقام سیادت در مغولستان همچنان در دست قبایل ترک بود، زیرا اویغورها به هر روی از خویشاوندان تورکوت‌ها بودند. فرمانروایان اویغوری مانند ترک‌های اوغوز شمن پرست باقی نماندند؛ بلکه یکی از ادیان باختری یعنی دین مانوی را پذیرفتند و به این کیش گرویدند. این گرایش بیشتر به خاطر نزدیکی و دوستی اویغورها با امپراتوری تانگ چین پدید آمد و خاقان اویغوری در شهر لو-یانگ مدتی با تعدادی از مبلغان کیش مانی برخورد داشت. این مبلغان در اصل و ازلحاظ نژاد سغدی بودند. این کیش قدیمی پارسی که آمیخته‌ای از

مذهب زرتشت و مسیح است، پیروزی و فوز عظیمی برای او یغوریان بود و آنان را به سوی تمدن سوق داد. سرزمین مغولستان با وجود او یغوران مانوی که الفبای سغدی را نیز به نوعی انتخاب کرده بودند، آماده می شد تا امپراتوری بزرگ و متمدنی را سازمان دهد. مذهب مانوی، مذهب رسمی او یغوریان اعلام شد و خاقان او یغور لقب «مظهر مانی» و یا «تجلی مانی» را به خود اختصاص داد (گروسه، ۱۳۵۳: ۲۱۷؛ ساندرز، ۱۳۶۱: ۳۹؛ بارتولد، ۱۳۷۶: ۶۱)^(۴۵). نفوذ سیاسی او یغوریان در چین از یک سو، و مواعظ و حکم مانویت که با افکار فلسفی مسیحی و مزدایی و عامل هنری ایرانی آمیخته بود از سوی دیگر، سبب شد که او یغورها رنگ و خوی وحشیانه خود را به سرعت از دست دهند و به مردمی مبدل شوند که در سرزمینشان اهالی با گیاهان و نباتات تغذیه می شدند و به جای قتل و خونریزی به امور خیریه تشویق می شدند.^(۴۶)

او یغوریان پس از قبول مانویت، الفبای مانویان را نیز فراگرفتند. مانویان الفبای خود را از بابل (عراق کنونی) با خود آورده بودند و در عین حال از الفبای ملی سغدیان هم استفاده می کردند. «الفبای او یغوری»، «خط او یغوری» نامیده شد؛ خطی که بعدها مغولان برای آموزش جوانان خود از آن استفاده کردند و قوانین و یاساهای بزرگ را به آن نوشتند (جوینی، ۱۳۲۹: ج ۱، ص ۱۷). او یغوریان همچنین اختیار قسمت طویلی از جاده ابریشم را در دست گرفتند و با منافع بازرگانی فراوانی که کسب می کردند، ثروتمند شدند. فرهنگ آنان نیز همراه با کامیابی های سیاسی و اقتصادی آنان پیش رفت^(۴۷). مانویان، او یغوریان را با هنرها و فنون صلح آشنا ساختند. نمایندگان سایر ادیان رقیب هم - که او یغورها با آنان به بردباری رفتار می کردند - به سهم خود - به هنر و فرهنگ آنان افزودند. هیونگ - تسانگ^(۴۸) و اطلاعات مندرج در سفرنامه او، سطح ادبیات و آگاهی های فلسفی او یغورها را تا آن اندازه بالا برد که صلاحیت آن را داشته باشند که آموزگاران و مربیان مغولان شوند. ترکان او یغوری را یکی از اقوام ترک که در سواحل علیای رود ینی سئی در سیبری به حالت توحش می زیستند، از مغولستان بیرون راندند. آنان قرقیز^(۴۹)ها بودند. ذکر نام قرقیزها در منابع چینی در دوران بسیار قدیمی نشان می دهد که وطن آنان زودتر از موطن

اقوام دیگر در روابط بازرگانی بین‌المللی وارد شده است. بارتولد ذکر می‌کند که قرقیزها به احتمال قریب به یقین از اصل و منشأی ترک نبوده‌اند و در جریان تاریخ خود ترکی شده‌اند (بارتولد، ۱۳۷۶: ۴۶). این قرقیزها علیه اویغوریان برخاستند و پس از یک سده جنگ و گریز، عاقبت آنها را از سرزمین اورخون بیرون راندند و امپراتوری اویغور منقرض شد. پس از سقوط این امپراتوری، اویغوریان از مغولستان محروم شدند و محل سکونت خود را در اطراف واحه‌های تاریم علیا در منطقه‌ای که امروز سین کیانگ نامیده می‌شود، یعنی دزیمسا^(۵۰) و تورفان قدیم، قرانشهر و کوچا^(۵۱)، قرار دادند و حکومت‌های مستقل کوچکی تشکیل دادند. اینان اندک‌اندک دین مانی را ترک گفتند و به مذهب بودایی محل‌گرویدند. اویغورها همچنان در آن نواحی دوام آوردند و مرکز قدرت خود را تا روزگار چنگیز حفظ کردند، مگر مدت کوتاهی که تنگوت^(۵۲)ها بر ایشان مسلط شدند (۱۰۲۸ میلادی). اختلاط و امتزاج اویغوریان با اهالی بومی مناطق ذکرشده سبب شد که مردم آن سامان دو زبانه شوند. متون قدیمی حاکی از آن است که اویغوریان از ادبیات دنیای تخراری بهره‌مند می‌شدند و در عین حفظ فعالیت‌های معنوی و ادبی گذشته خود، تمدن و معرفت و کمال بودایی - نستوری و مانوی را نیز نگهداشتند. بدین سبب حقا شایستگی آن را داشتند که در ممالک ترک و مغول آلتایی و اورخون و نایمان^(۵۳)های قرن دوازدهم و چنگیزخانین قرن سیزدهم، معلمان تمدن شوند و به‌همین جهت بود که منشیان و نویسندگان و محررین سازمان‌های اداری چنگیزخانین، اویغوری بودند و به رسم الخط اویغوری مکاتبه می‌کردند (جوینی، ۱۳۲۹: ج ۱، ص ۱۷). اویغوریان از آنجا که امنیت سیاسی نداشتند، نتوانستند از درس‌های آموزگاران خود به‌طور کامل استفاده کنند و فرهنگ و تمدنی استوار و ملی از خویشان پدید آورند. در میان اویغوریان، پیروان همه ادیان، جز یهود، دیده می‌شد؛ ولی اویغوریان قرن هفتم هجری بیشتر مسیحی بودند؛ و در اویغورستان، شمار مسیحیان از بوداییان هم بیشتر بود. بیشتر افراد منورالفکری که در خدمت مغولان بودند، اویغوری بودند و ظاهراً مانویانی که در قرن‌های نهم و دهم میلادی در منابع اسلامی از ایشان به موازات

بوداییان در اوغورستان نام برده شده است، در قرن هفتم هجری / سیزدهم میلادی دیگر وجود نداشتند؛ ولی آثار تعالیم ایشان در معتقدات بوداییان و مسیحیان محفوظ مانده بود (یاقوت حموی، ۱۹۶۵: ج ۱، ص ۸۴۰). میان بوداییان و مسیحیان اوغوری، تا آنجا که اطلاع در دست داریم، ضدیت دینی وجود نداشته است. بوداییان اوغوری مانند بوداییان مغولی کنونی، کتاب‌های مقدس خویش را نومی می‌خواندند (جوینی، ۱۳۲۹: ج ۱، ص ۴۴). بی‌شک این کلمه را مانویان به اوغورستان آورده بودند و صحیح آن تونیان به معنی کشیش بت پرستان بوده است (همان، ص ۱۰). مسیحیان می‌کوشیدند با بوداییان اشتباه نشوند. اوغوریان بت پرست به‌هنگام عبادت به سوی شمال رو می‌کردند، دو دست را به هم می‌پیوستند و به زانو درمی‌آمدند و به‌هنگام عبادت زنگ به‌کار می‌بردند. به همین دلیل، مسیحیان اوغوری زنگ به‌کار نمی‌بردند و هنگام دعا دست‌ها را به هم متصل نمی‌کردند، بلکه آنها را همسطح سینه به‌طرف جلو دراز می‌کردند. رسم ازدواج با زن بیوه پدر^(۵۴) در میان اوغوریان محفوظ مانده بود؛ رسمی که مغولان نیز از آن تبعیت کردند. آموزگاران نستوری، شاگردان خود را با مبادی مسیحیت و *انجیل* و مظاهر معتقدات خود آشنا می‌کردند، و به‌احتمال قوی آموزگاران بودایی نیز مبادی کیش خویش را شرح می‌دادند. ولی چنگیزخان و جانشینان بلافصلش به‌طورکامل و درست تحت تأثیر مشاوران بافرهنگ و متمدن خود قرار نمی‌گرفتند و ایشان را فقط وسیله‌ای برای وصول به مقاصد خویش می‌دانستند.

نخستین نتیجه پذیرش الفبا و کتابت اوغوری این بود که حقوق عرفی مغولی (یاساها) مدون و مکتوب شد. یاساهای مزبور و سخنان چنگیزخان (وصایای چنگیز = بیلک)، مدت‌های مدید به‌منزله احکام نافذ و عالی برای حکومت‌های مغولی بوده است. از میان نزدیکان چنگیزخان، ظاهراً، شیگی خوتخو (قوتقو) قوتقونویان که اصلاً تاتار بود و زن چنگیزخان^(۵۵) وی را از اوان کودکی پسر خوانده خویش کرده بود، خط و سواد اوغوری آموخت. چنگیزخان حل و فصل امور قضایی را به وی محول ساخته بود (همدانی، ۱۳۷۳:

ج ۱، ص ۸۴) و او به گفته رشیدالدین، این وظیفه را به خوبی انجام می داد (همان، ص ۸۴).

چنان که اشاره شد، او یغورها خوش درخشیدند ولی دولت مستعجل بودند و با وجود آنکه در زمینه تمدن و فرهنگ موفقیت‌هایی یافتند، از لحاظ نظامی تضعیف شدند و گرچه مدتی به موجودیت خود ادامه دادند، سرانجام به طور مسالمت‌آمیز به امپراتوری مغول ملحق شدند.

ختایان

ختا، نام دیگر چین است. این نام از نام قبیله چیدن^(۵۶) گرفته شده است که نخست دودمان لیائو^(۵۷) (۱۱۲۵ - ۹۱۶ م. ۵۱۹ - ۳۰۴ ه. ق.) را در سرزمین وسیع شمال چین، و سپس دودمان لیائو غربی (۱۱۳۱ - ۱۲۱۸ م. / ۶۱۵ - ۵۲۵ ه. ق.) را در شمال غربی و غرب چین که در منابع تاریخی ایرانی قراختاییان نامیده می‌شوند، تشکیل داد. نام این قبیله پس از انقراض این حکومت‌ها هم بر سرزمین چین اطلاق می‌شده است. رشیدالدین می‌گوید:

... هندوان آن را چین می‌خوانند و نزد ما به ختای مشهور است، و به واسطه بعد مسافت و عدم تتبع و تحقیق تصور افتاده بود که ولایت چین جدا است و از آن ختای جدا، و معلوم شد که هر دو یکی است و مصطلح مختلف... (همدانی، ۱۳۷۹: ۸۰)

ختایان همان قبایلی هستند که به مغولی کیتان^(۵۸) ها (کیتاد) خوانده می‌شدند. کتیبه اورخون از کشف فرهنگی از واژه‌های زبان یکی از اقوامی خبر داد که همان ختاها هستند. این واژه‌ها ثابت می‌کنند که ختاها که به اشتباه تنگقوتی (تونگوزی) شناخته شده بودند، درحقیقت به زبان مغولی صحبت می‌کردند و مردمی مغولی تبار بوده‌اند و زبانشان مغولی آمیخته با تنگقوتی بود (بارتولد، ۱۳۷۶: ۳۴). ترک‌ها نام عربی چین را که سین بود، از باختر اقتباس کردند^(۵۹). کاشغری نام تابغاچ^(۶۰) را به کار می‌برد که این نام در واقع چین نیست، بلکه ماچین^(۶۱) است.

چین به معنای درست آن یعنی چین مرکزی، ختا نامیده می‌شد؛ حال آنکه ماچین به معنی چین بزرگ، همان چین جنوبی بود. رشیدالدین می‌گوید:

... و ولایتی دیگر است در شرق؛ ولایت مذکور [یعنی ختای] مایل به جنوب که ایشان آن را منزی^(۶۲) می‌گویند و مغولان ننگیاس^(۶۳) و هندوان مهاچین یعنی چین بزرگ و سایر مردم چون معنی مها به هندی ندانسته‌اند، ماچین می‌گویند، و ولایت چین به نسبت ماچین، از ده یکی نهاده‌اند... (همان)

درباره منزی، رشیدالدین خود در چند جا از جامع‌التواریخ توضیح‌هایی دارد و می‌گوید: «به اصطلاح اهل ختای، ختای را خان زی می‌گویند... و ختاییان ماچین را منزی می‌گویند...» (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۴۴۱). اهالی ختای را به گفته رشیدالدین، جورچه نیز می‌نامیدند (همان، ص ۶۲). جورچه‌ها مردمی به هم پیوسته از چند قبیله تنگوزی بودند که جورچن نیز نامیده می‌شدند. اینان به سال ۹۲۷ میلادی، تحت فرمانروایی ختاییان درآمدند و در سال ۱۱۱۴ م. ۵۰۸ ق. این قوم را شخصی به نام آگودا (اقوده یا هقوتی) (همان، ص ۴۴۴)^(۶۴) از خاندان وان‌ین یا جین اداره می‌کرد. این خاندان بر سرزمین‌های شمال چین چیره بودند و فرمانروایی آنان تا حمله چنگیزخان به چین ادامه یافت. مغولان پادشاهان این قوم را آلتان‌خان (آلتون‌خان) (همان، ص ۶۲)^(۶۵) می‌نامیدند.

توضیح کوتاهی در باب چگونگی این تغییر قدرت لازم به نظر می‌رسد: ختاییان - چنان‌که ذکر شد - در ۹۲۴ میلادی به مغولستان، به اورخون علیا، وارد شدند و شهر قرابلقاسون را گرفتند و ترکان قرقیزی را بیرون راندند. در این هنگام، به ترکان اویغوری که مقیم کان‌سوی غربی بودند، پیشنهاد کردند که آنان را به اورخون بیاورند؛ لیکن اویغوریان که دیگر شهرنشین و مقیم شده بودند، این پیشنهاد را نپذیرفتند، زیرا قبول آن، متضمن بازگشت به زندگی بیابانگردی بود. ختاییان جورچه‌ها را در تابعیت خود داشتند و هنگامی که فرمانروای آنان آپائوکی^۱ مرد، ملکه او در ۹۲۶ میلادی، خاتونی بود با اراده‌ای آهنین که جانشین او شد. وی مانند بسیاری از ملکه‌های ترک و مغولی (مانند مادر چنگیزخان) توانست بین پسران خود پسر دوم را به سمت خانی انتخاب کند. او مجلس بزرگی از ملت خود (مانند قوریلتهای مغولان چنگیزخانی)

ترتیب داد و انتخاب را برعهده شورا گذاشت تا آنان پسر دومش را انتخاب کنند، که فردی شایسته‌تر بود. تاریخ چین و تاریخ ختایان، در فاصله سال‌های ۹۲۴ میلادی تا حمله چنگیزخان کاملاً با یکدیگر درآمیخته است. در این میان، جورچه‌ها قبایلی وحشی بودند که تحت فرمانروایی ختایان درآمدند. ختایان، مغولانی عاقل و به‌واقع چینی‌شده و متمدن بودند؛ حال آنکه جورچه‌ها بدوی‌های خالص بودند و پشت سر ختایان در جنگل‌های اوسوری واقع در شمال شرقی منچورستان زندگی می‌کردند. دیری نگذشت که قدرت آنان به حدی رسید که تمامی منچورستان را در دست گرفتند و توانستند سلطنت‌نشین ختایان را مسخر کنند. آنگاه با هدایت عاقلانه چینی‌ها، سلسله‌ای منظم با سیمای چینی پدید آوردند که «آلتون چون» نام گرفت. این سلسله به زبان چینی با نام کین مشخص شده است (گروسه، ۱۳۵۳: ۲۴۵-۲۲۶). قدرت امپراتوری کین به تدریج به جایی رسید که حکومت چین جنوبی را خراجگزار خود کرد. امپراتوری کین تا به قدرت رسیدن چنگیزخان و تهاجم نیروهای مغول به سرزمین چین، همچنان با اقتدار بر نواحی شمالی چین حکمرانی داشت.

از نتایج مهم تصرف شمال چین توسط جورچه‌ها یا امپراتوری کین آن بود که به حکمرانی مستقیم چینی‌ها بر مغولستان خاتمه داده شد. با پایان‌گرفتن حاکمیت ختایی‌ها و تأسیس امپراتوری کین در مغولستان، خلایق قدرت به‌وجود آمد و رؤسای قبایل صحراگرد و از جمله اجداد چنگیزخان به رقابت با یکدیگر برخاستند. تا آنکه قبل‌خان فرزند ششم آلان‌قوا که چنگیزخان خود را از احفاد او می‌دانست، با آلتون‌خان به تناوب دوستی و دشمنی می‌کرد و سرانجام درگیری‌های شدیدی با مغولان پیدا کرد و متحمل خسارات زیادی شد. (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، از ص ۲۱۸ به بعد)^(۶۶)

ختایان - چنان‌که پیشتر اشاره شد - مغولی‌تبار بودند؛ لیکن حین دو قرن تسخیر و تسلط بر منطقه چین، به‌طور محسوسی خوی و خلق و خصلت چینی یافته بودند. مهاجران آنها با اینکه در ترکستان و در میان مردم ترک مسلمان‌شده می‌زیستند، تمایلی به اسلام و فرهنگ عرب و ایرانی نشان نمی‌دادند و بیشتر توجهشان به فرهنگ چینی بودایی یا کنفوسیوسی معطوف بود. از سوی دیگر،

ترکان اویغوری که در ناحیه تاریخ تورفان و بیش‌بالیغ (دزیمسای امروز) اقامت گزیده بودند، کیش بودایی و نسطوری را محترم می‌شمردند. بر خلاف آنان، ترکان قراخانی^(۶۷) که قرن بعد آمدند و در جنوب غربی و مغرب کاشغر و منطقه ایلی^(۶۸) و ایسی‌گول^(۶۹) توطن گزیدند، با قبول اسلام وضع و حالت آن سرزمین را تغییر دادند. مسلمان کردن مردم مرادف بود با ترک کردن اهالی؛ و دیگر هیچ چیز از گذشته این قسمت از آسیای مرکزی برجای نماند. هرچند قراخانیان از اواسط قرن دهم تا آغاز قرن سیزدهم میلادی/ قرن چهارم تا ششم هجری قمری در کاشغر تسلط داشتند، مبدأ و منشأ این خاندان به‌درستی شناخته شده نیست. بارتولد اشاره می‌کند که آنان قبیله‌ای از تغز— اوغوزهایی بوده‌اند که ناحیه بلاساغون^(۷۰) را از قرق‌ها گرفتند. اولین قراخان، بغراخان پادشاه کاشغر است که حدود ۳۴۴ ه.ق. / ۹۵۵ م.، وفات یافته است. او کسی است که قبیله خود را به دین اسلام مشرف کرده بود (بارتولد، ۱۳۷۶: ۹۶). در فاصله ۳۸۲ تا ۳۸۹ ه.ق. / ۹۹۲ تا ۹۹۹ م.، قراخانیان دوبار سمرقند و بخارا را اشغال کردند و از آنجا که مسلمان بودند، سامانیان نتوانستند مردم را به جنگ با ایشان وادارند.

قراختاییان

قراختاییان دودمانی هستند در ادامه حکومت لیائو چین که در تاریخ چین آن را لیائو غربی خوانده‌اند. دودمان لیائو که حکمروای سرزمین شمال شرقی و شمالی چین بود، در سال ۱۱۲۵ میلادی به‌دست قبیله نوجی منقرض شد. باقیمانندگان این دودمان به طرف غرب مهاجرت کردند و یلوداشی^۱ از اعضای خاندان سلطنتی این دودمان، به سال ۱۱۳۱ میلادی، تأسیس مجدد لیائو را اعلام کرد. در متون تاریخی فارسی و اسلامی، خاندان لیائوی غربی با نام قراختا و یلوداشی - مؤسس این دودمان - با لقب «گورخان» یعنی خان خانان ثبت شده است. بعد از آن، «گورخان» لقب عمومی پادشاهان قراختایی شد.

قراختایان با شکست دادن سلطان سنجر سلجوقی در جنگ قطوان، به سال ۵۳۶ هجری قمری، قدرت و قلمرو خود را از کاشغر و ختن تا ماوراءالنهر گسترش دادند و به صورت یکی از نیرومندترین حکومت‌های عصر درآمدند. سرانجام، سلطان محمد خوارزمشاه، دولت قراختایان را در ۶۰۷ هجری قمری برانداخت (جوزجانی، ۱۳۴۲: ج ۱، ص ۲۶۱ و ج ۲، ص ۹۷ - ۹۵؛ جوینی، ۱۳۳۴: ج ۲، ص ۹۳ - ۸۶؛ خواندمیر، ۱۳۳۳: ج ۳، ص ۲۵). قراختایان به‌عنوان حائل و نیروی دفاعی، در جلوگیری از پیشرفت اقوام تاتار و مغول در خاک ایران مؤثر بودند. برافتادن این دودمان، از عواملی بود که راه را برای هجوم مغول به ایران هموارتر ساخت. بنا به نوشته قاضی احمد غفاری، قراختایان مانوی بودند (غفاری، ۱۳۴۳: ۱۶۶).

زبان فارسی، زبان رسمی در دیوان و دربار قراختایان بود و منشیان و دبیران بزرگ به خدمت قراختایان اشتغال داشتند. نظامی عروضی - ادیب و نویسنده و سخن‌شناس مشهور - در مقاله هنر دبیری و نویسندگی در کتاب *چهار مقاله*، نامه گورخان ختایی به یکی از کارگزاران خود را به‌عنوان نمونه عالی فصاحت و بلاغت در زبان فارسی ذکر کرده و درباره آن نوشته است: «... هزار مجلد شرح این نامه است، بلکه زیادت؛ من مثل این کم دیده‌ام...» (نظامی عروضی، ۱۳۳۳: ۳۸ - ۳۷ و تعلیقات ص ۵۸ - ۵۶). تیره‌ای از قراختایان نیز از سال ۶۱۹ تا ۷۰۳ هجری قمری با نام قراختایان کرمان یا قتلغ‌خانیه در کرمان حکومت کردند. مؤسس قراختایان کرمان، براق حاجب، ملقب به قتلغ‌خان، از امرای بزرگ سلطان غیاث‌الدین پسر سلطان محمد خوارزمشاه بود که بنا به شرحی که در کتاب *مجموع فصیحی آمده است*، برحسب تصادف و اتفاق به سلطنت رسید (فصیحی خوافی، ۱۳۳۹: ج ۲، ص ۲۹۵). براق حاجب - چنان که در کتاب *سمط‌العلمی*^(۷۱) آمده - نواده یلوداشی گورخان بزرگ، بنیانگذار دودمان قراختایان یا لیائو غربی، بوده است. برخی از زنان مشهور این خانواده مانند قتلغ‌خاتون و پادشاه‌خاتون، نقش مؤثر و کارسازی در امور اقتدار این حکومت داشته‌اند. منشی کرمانی می نویسد:

فرزندان دختر قطب‌الدین سلطان ... بی‌بی ترکان که از قتلغ ترکان بود و

او را به عضدالدین امیر حاجی داد... پادشاه خاتون نامزد اردوی اباقاخان شد... قتلغ ترکان خواهر اعیانی سیورغتمش سلطان که به شاهزاده بایدو دادند. یولقتلغ خاتون که در حباله معزالدین ملکشاه بن امیرسام درآمد. (منشی کرمانی، ۱۳۲۸ ش.: ۳۹-۳۶ و ۷۹-۷۰)

اقوام و قبایل شاکله مغول

الف - مغولها

در اسناد و منابع قدیم و کتیبه اورخون، نامی از مغولان برده نشده است. به نام مغول نخستین بار در دوره سلسله تانگ چین برخورد شده است. مغولها بین رودخانه اونون^(۷۲) واقع در کوه بورقان قلدون^(۷۳) در شمال شرقی مغولستان خارجی امروزی و کرولن^(۷۴) بیابانگردی می کردند. چنانکه پیشتر اشاره شد، مدت ها قبل از اینکه قبایلی تحت لوای چنگیزخان ظاهر شوند و نام خود را به عده ای از گروه های مغولی بدهند، از عشایر و قبایلی در تاریخ نام برده شده است که به طور قطع و یقین به زبان های مغولی صحبت می کردند. زبان مغولی در پیشینه سی پی ها، آوارها و هیاکله یا هون های سفید ذکر شده است. آنان را ساکنان تایگا یا جنگل های سیبری دانسته اند که جایگاه حیوانات خزپوشی مانند خرس و کفتار و روباه و گرگ بود. افسانه های مربوط به مغولان که در تاریخ سری آمده و رشیدالدین فضل الله همدانی نیز به گفته پاره ای از مورخان رنگ تاریخی به آن داده است، دور از ذهن نیست؛ اگر تصور شود مردمی از ساکنان و پناهندگان به صحرای ارکنه قون^(۷۵) که از ختاها شکست خورده و در آنجا مقیم بودند، به حیث بیابانگردی و محشوربودن با حیوانات و احشام و چهارپایان، نام هایی چون بر تاچینو (گرگ خاکستری) و قوای مرال (آهوی وحشی) (یوان چائوئی شه، ۱۳۵۰: ۱) بر سرکردگان و یا فرزندان خود گذاشته باشند، چنان که نامگذاری های مغولان علی الاصول بر همین منوال بوده است^(۷۶). بنا به روایات ضبط شده، مغولها پس از شکست از ترکان، به دشت ارکنه قون پناه بردند و در زمانی که آن را حدوداً می توان قرن سوم یا چهارم

هجری دانست، وارد نواحی رودهای اونون و کرولن شدند^(۷۷). برطبق روایت تاریخ سری، مغولان از نسل فرزند برتاچینو و قوای مارال - که پسری به نام بتچی خان بود و در کنار سرچشمه رود انون در کوه بورقان قلدون به دنیا آمد (همان) - بودند. از اینان، فرزندان پرورش یافتند که یکی از آنان دویون مارگان^(۷۸) (دویون تیرانداز) نام داشت. وی با آلان قوا (همان، ص ۲ و ۳)^(۷۹) که زنی از قوم قورولاس بود - ازدواج کرد. دویون مارگان زیاد عمر نکرد. از او دو پسر به نام‌های بوگونوتای و بالگونوتای^۱ (همان) باقی ماند که به گفته رشیدالدین و تاریخ سری ایل دوربان (همان، ص ۳) را تشکیل دادند. لیکن این بانو پس از درگذشت شوهر، سه پسر دیگر به دنیا آورد که به گفته رشیدالدین و به نقل از تاریخ سری، به شکلی معجزه‌آسا از نوری که از روزن خیمه‌اش تابیدن گرفته بود و به رحمش راه یافته بود، به دنیا آمده‌اند^(۸۰) و این، داستان ملی مغولان است. فرزند سوم آلان قوا که بر این سیاق پدید آمد، بودنچر (بودن جر) فرزند ابوقا و جد هشتم چنگیزخان بود که یکی پس از دیگری فرزندان به دنیا آوردند؛ و به گفته رشیدالدین، در کنار یکدیگر عشایر مختلف مغول را شکل بخشیده‌اند^(۸۱). دربارهٔ یسوکای بهادر - پدر چنگیزخان - رشیدالدین می‌گوید: «چنگیزخان و پدران او از قوم قیات‌اند؛ لیکن ییسوگای بهادر که پدر چنگیزخان بود، فرزندان او را قیات بورجقین لقب داده، و ایشان هم قیات‌اند و هم بورجقین.» (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۱۵۰)

معنای نام مغول: به گفته رشیدالدین، «لفظ مغول در اصل مونگ‌اول بود، یعنی فرومانده و ساده‌دل.» (همان، ص ۱۴۸). معنای مونگ به ترکی بدبخت و در ترکی میانه رنج و غم است. ماده اصلی این واژه در مغولی مونگ است و در فرهنگ‌های مغولی هیچ واژه دیگری با ماده مونگ نیامده و این نشانگر آن است که این واژه غیرمغولی و نامی است که همسایگان ترک یا چینی به آنان داده‌اند. نام مغول، پیشینه قومی چندانی ندارد؛ ولی چنان‌که ذکر شد، زبان مغولی از دیرباز شناخته شده است. بنابراین، برای شناخت کامل این قوم باید اجزا و

سایر عشایر و قبایل و اقوامی را که در ترکیب و شکل‌دهی بعدی قوم مغول دخیل بوده‌اند، شناخت.

ب - تاتارها

نام تاتار در منابع فارسی و عربی به صورت تتر و تتر نیز آمده است (جوینی، ۱۳۲۹: ج ۱، ص ۲۱).^(۸۲)

کاشغری می‌گوید: «... قای، بیاقو، تتر و بسمل هر یک برای خود زبان [شاید لهجه] جداگانه دارند؛ اما همه به زبان ترکی فصیح صحبت می‌کنند.» (کاشغری، ۱۳۷۵: ۴۲۰، ۷۴۴ و ۹۸۸؛ *حدود العالم*، ۱۳۴۲: ۱۲۶). گردیزی، تاتار را یکی از قبایل کیماک^(۸۳) ذکر می‌کند و می‌گوید که کیماک‌های اصلی از تتر جدا شدند (گردیزی، ۱۳۴۷: ۲۶۰ - ۲۵۷). واژه تاتار به صورت تارتار نیز تلفظ شده است و در این صورت می‌توان این نام را بیرون‌آمده از واژه تارتاروس به معنی جهنم دانست.^(۸۴) به گفته جوینی، محل اقامت آنان از شرق به ولایت ختا (چین شمالی) و از غرب به ولایت اویغوران و از شمال به ولایت قرقیزان و نهر سلنکای و از جنوب به ولایت قوم تنگوت و تبت محدود بوده است. قبایل تاتار جدا از یکدیگر می‌زیستند و با هم در جنگ بودند. آنان در سلک خراجگزاران امپراتوران چین (سلسله کین) محسوب می‌شدند؛ و لباسشان از پوست سگ و موش و خوراکشان از گوشت همان حیوانات بود (جوینی، ۱۳۲۹: ج ۱، ص ۱۵).

درباره معنای تاتار، همه منابع سکوت کرده‌اند؛ لیکن ذکر شده که براساس علم فقه‌اللغه در قاموس امپراتوری مغول، تاتار به معنی مردمی بوده است که به لحاظ سیاسی مغول شده بودند و احتمال می‌رود که به دلیل چیرگی پیشین تاتارها، این نام به نوعی بر تمامی مردم مغولستان اطلاق شده است. چائو‌هونگ، فرستاده دربار سونگ در ۱۲۲۱ میلادی، همه مغول‌ها را با عنوان تاتارها توصیف کرده است (مورگان، ۱۳۷۱: ۷۱ - ۷۰).

نام تاتار ابتدا و برای قدیم‌ترین زمان در کتیبه اورخون مربوط به سال ۷۳۱ میلادی به کار برده شده و در سنگ‌نبشته کولتگین^۱ - که کهن‌ترین بخش سنگ‌نبشته‌های اورخون است - تات به معنای بیگانه آمده است. واژه تات هر از چند گاه برای هر قومی به اقوام بیگانه با آن قوم اطلاق می‌شده است؛ چنان‌که ترکان مسلمان، غیرمسلمانان را تات می‌نامیدند و اندک‌اندک واژه تات بار معنایی منفی و توهین‌آمیز خود را از دست داده است و در واقع ممکن نیست تاتار قومی باشد که خود را بدین نام نامیده باشد بلکه در روزگار کهن قوم‌هایی از ترکان، قوم‌های دیگر جدا از خود را که شاید آنان نیز از ترکان بوده یا نبوده‌اند، تاتار می‌خواندند.

در اورخون - چنان‌که ذکر شد - اولین بار از تاتار به صورت اتوز تاتار (سی تاتار) و توقوز تاتار (نه تاتار) نام برده شده است که در ناحیه کرولن می‌زیستند. رشیدالدین هم آنان را خراجگزاران امپراتوری ختای می‌داند که هرگاه عصیان کرده‌اند، لشکر ختای آنان را سرکوب کرده‌اند (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۷۶؛ گروسه، ۱۳۵۳: ۳۱۵)؛ اسبان ابلق و قوی‌جثه داشته‌اند؛ تندخو، و در شمشیر زنی بی‌محابا بودند و کینه و غضب و حسد بر طبیعت و خوی ایشان غلبه دارد و از آنجا که در هنگام اتحاد و اتفاق با یکدیگر غیرقابل استیلا می‌شدند، دیگر ترکان ترجیح می‌دادند که نام تاتار بر خود نهند (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۷۷).

تقسیمات تاتار را رشیدالدین به این صورت ذکر می‌کند: توتوق لئوت تاتار^(۸۵)، الچی^(۸۶) تاتار، چغان^(۸۷) تاتار، کویین تاتار، ترآت تاتار، برقوی تاتار.^(۸۸) چینی‌ها تاتارها را برحسب درجه تمدنشان به سه گروه تقسیم می‌کردند: تاتارهای سفید که از همسایگان آنها در پشت دیوار چین بودند و ظاهراً تمدنی قابل توجه داشتند؛ تاتارهای سیاه در شمال صحرای گبی، که مانند چادرنشینان می‌زیستند و مبلغان نسطوری در میان آنها تبلیغ می‌کردند؛ و تاتارهای وحشی که در شمال زندگی می‌کردند و اوقات خود را در جنگل به شکار و گردآوری میوه‌های وحشی می‌گذراندند. از این میان، تاتارهای سیاه

وسیع‌ترین قسمت منطقه مغولستان امروزی را اشغال کرده بودند و با وجود تماس دائم با ملل پیشرفته‌تر، که نمایندگانشان فقط به‌عنوان بازرگان وارد سرزمین آنها می‌شدند، همچنان دست‌نخورده و بی‌تغییر باقی ماندند (بروکلمان، ۱۳۴۶: ۳۴۵).

تاتارها احتمالاً مهم‌ترین قبایل مغولستان بودند که البته رقبای نیرومند و جدی‌تری مانند کرائیت‌ها^(۸۹) و نایمان‌ها^(۹۰) داشتند. از آنجا که ساختاری که حتی نزدیک به یک «حکومت مرکزی» باشد، در مغولستان وجود نداشت و ساختار قبیله‌ای نیز آشکارا ساختاری سیال بود، هر صحرانشین جنگجویی می‌توانست پیروانی را گرد خود جمع کند و با حمله بر گروه‌های دیگر، برتری خود را بر ایشان ثابت کند؛ کاری که تموجین جوان، جنگجو و گستاخ انجام داد.

تاتارهای وحشی که مغولان آنها را «مردم جنگل» می‌خواندند، در جنگل‌های سرزمین شرق دریاچه بایکال و شمال غربی مغولستان با سرگردانی زندگی می‌کردند و آنان نیز شمنی‌مذهب بودند.

تاتارها گرچه نیرومندترین قبیله مغولستان بودند، بر تمامی آن سرزمین تسلط نداشتند. چینی‌ها خاندان چنگیز را از تاتارهای سیاه می‌دانند درحالی‌که مغولان طایفه او را جزء قبایل وحشی قلمداد کرده‌اند. به‌قول رشیدالدین، یسوکای بهادر- پدر چنگیز- با زنی از تاتارهای سفید ازدواج کرد^(۹۱) (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۱۶۲). این تاتارها به احتمالی تحت تابعیت اویغورها، دولتی تشکیل داده بودند و بعدها اهمیت بیشتری یافتند و همراه با اویغورها علیه ختایی‌ها سر به شورش برداشتند. نام مغول بعد از نفوذ چنگیز در سراسر مغولستان، بر تمامی اقوام ناحیه اطلاق شد. تاتارها که خود به اقوام مختلفی تقسیم می‌شدند، در بین مغولانی که از اتحادیه قبایل و اقوام دیگر که چندان اهمیت نداشتند مانند جلایر، قفقورات، قیات، اویرات، تومات و غیر آن، مستحیل شدند و چنگیز نام مغول قدیم را احیا کرد و آن نام را بر قوم خود نهاد؛ نامی که پس از خوتولاقاآن (قوتله‌خان پسر قبل‌خان جد سوم چنگیزخان) (همان، ص ۲۴۸؛ یوان چائویی شه، ۱۳۵۰: ۱۲؛ بارتولد، ۱۳۵۲: ج ۲، ص

۷۹۳) در سرزمین مغولستان از میان رفته و به فراموشی سپرده شده بود. شایان ذکر است که مغولان و اقوامی که بدانان پیوسته بودند، در اسناد رسمی چین مغولان نامیده می‌شدند، حال آنکه در مغولستان به دادا یا تاتاران معروف بودند. تموچین نام مغولان را بر قوم خود نهاد و بدین‌وسیله خویشتن را جانشین قوتله‌خان اعلام کرد.

در قرن دوازدهم میلادی، مغولان خالص و واقعی به چندین اولوس^(۹۲) تقسیم شده بودند. این قبایل مستقل، گذشته از زدوخوردهایی که با همسایگان خود مخصوصاً تاتارها داشتند با یکدیگر نیز درنبرد بودند.

خانواده‌ای که چنگیزخان از آن ظهور کرد، به قبیله بورجیگین‌ها و عشیره قیات^(۹۳) تعلق داشت. بعد از چنگیز، قبایل مغول را به دو گروه تقسیم کردند: آنها که از عشیره قیات بودند و آنها که از قیات نبودند. گروه اول را «نیرون»^(۹۴) یعنی فرزندان روشنایی و پاکان و گروه دوم را «درلکین»^(۹۵) می‌نامند. عشایری که از نیرون‌ها محسوب می‌شدند، عبارت بودند از: تایجیوت، اورود، منکقوت، جوایرات، برولاس، بارین، دوربن، سالجیوت و قتقین (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۴۴)؛ و عشایری که جزء درلکین‌ها بودند، عبارت بودند از: نکوز، اوریانگقت، قوزنجین، اوشین، سولدوس، اولقونت، قورولاس، اکیراس، قنقرات که در جنوب غربی طرف خینگان شمالی و نزدیک تاتارها می‌زیستند (همان، ص ۴۴).

پی‌نوشت‌ها

۱. گبی (Gobi) در زبان مغولی اسم خاص نیست، بلکه یک اصطلاح عمومی درباره‌ی قطعه زمینی که از گل سخت است و سنگ‌های پراکنده روی آن را پوشانده است. صحرای گبی در شرق آسیای مرکزی در جنوب مغولستان مجاور استان‌های سین گیانگ و کان سوی چین واقع است. ارتفاع آن از ۸۰۰ تا بالای ۱۲۰۰ متر است. این صحرا در منطقه سردسیر واقع شده است. (معین، ۱۳۷۱: ج ۶، ص ۱۶۷۷)
۲. تایگا (Taiga) بخشی از ناحیه جنگلی پر از درختان کاج و سرو در سیبری است که بیشتر کوه‌های آرال را می‌پوشاند. این اصطلاح به نواحی مشابهی هم که در

سایر قسمت‌های جهان وجود دارد، اطلاق می‌شود. ناحیه تایگا یا جنگل سیبری، جایگاه حیوانات خزپوشی مانند خرس و کفتار و روباه و سنجاب بود. (ساندرز، ۱۳۶۱: ۲۱ و ۵۱)

۳. اورگا، نام سابق پایتخت مغولستان خارجی است که امروزه اولان‌باتور نامیده می‌شود. در این ناحیه، هیئت‌های اعزامی اکتشافات شمال مغولستان، قبر یک شاهزاده هیونگ‌نو را کشف کرد. در این قبر، مقداری مفرغ از هنر استپی (مرغزاران) و چندین قطعه منسوج پشمی به‌دست آمد. در منسوجات یافته‌شده، تصاویر نقاشی شده حیوانات دیده می‌شود که در آنها خصوصیت هنر سیت و سارمت‌ها دیده می‌شود. (گروسه، ۱۳۵۳: ۸۸۹)

۴. تکلاماکان، تکه مکان: یک صحرای از گبی کوچک‌تر است، در کنار صحرای کاشغر. هوای این ناحیه بر اثر طوفان گرد و غبار در تابستان غیرقابل تنفس است. (رضا، ۱۳۶۵: ۲۸؛ حدودالعالم، ۱۳۴۲: ۲۷)

۵. زونگاری (Dzungarie): ناحیه غرب چین در شمال سین‌کیانگ در شمال تیانشان و تیانشان ترفان را از زونگاری در شمال جدا می‌کند و پایتخت تغز غز در نزدیکی آن واقع بوده است. (حدودالعالم، ۱۳۴۲: ۲۸)

۶. تنگری (Tangri) اصطلاحی است به معنای فلک نیلگون و از آن به معنای خدای مطلق نیز افاده می‌گردید؛ خدایی که وجودش آسمانی و فوق انسانی است. تاب تنگری به معنای خدای تعالی و مونگکا تانگری (آسمان جاویدان) را نمودار و مظهری از او می‌دانستند. عناصر و جلوه‌های گوناگون آسمان، چون خورشید، ماه، ستارگان، کسوف و خسوف و رعد و برق را پرستش می‌کردند. (بیانی، ۱۳۶۷: ج ۱، ص ۲)

۷. جادوگران و روحانیان: این روحانیان و درعین حال جادوگران، واسطه و میانجی بین مردم و قدرت‌های مرموز بودند. به عبارت دیگر، شمن (شامان)‌ها در حال جذب با ارواح ارتباط برقرار می‌کردند و با وساطت و شفاعت، نظر محبت‌آمیز آن ارواح را جلب می‌کردند. غالب قبایل ترک و مغول عقیده داشتند که جهان مرئی پر از نیروهای فوق بشری و یا ارواح غیرمرئی است و در بالای این نیروها آسمان آبی جاویدان قرار دارد. (کارپن، ۱۳۶۳: ۳۹)

۸. شابه، ساوه شاه است که فردوسی به‌هنگام سخن گفتن از خاقان ترک از وی یاد کرده است:

نگه کرد زان رزمگه ساوه شاه که آن جادویی را ندادند راه
(شاهنامه، ۱۹۷۰: ۳۶۵)

فردوسی، خاقان ترک را ساوه شاه نامیده (شاهنامه، ۱۹۷۰: ۳۶۵) ولی در تاریخ طبری شابه آمده است.

۹. منقله: در منابع فارسی به صورت منقلی منغلی، منقلای نیز آمده است. واژه اصلی، منقلای در زبان مغولی به معنای پیشانی، سر، رئیس، سردار، فرمانده، رهبر و در اصطلاح به معنای طلیعه سپاه، مقدمه بر سپاه، پیشرو سپاه است. (شریک امین، ۱۳۵۷: ۲۲۶)

۱۰. سنگون: سنگوم (sangum) واژه چینی که به زبان مغولی درآمد و در فارسی سنگون ضبط شده است. اول به معنای توفیق و برتری و لقبی برای شاهزادگان و دوم به معنی سپهسالار و امیر که اولین بار در سنگ نبشته های اورخون آمده است (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۳، ص ۲۰۹۵). سنگون پسر اونگ خان بود (همان، ج ۱، ص ۳۹۶). اونگ خان لقب پادشاه نیرومند قبایل کرائیت بود که از طرف پادشاهان ختای به او داده شده، اصل چینی واژه وانگ به معنی شاه یا فرماندار است. (همان، ج ۱، ص ۱۱۷).

۱۱. اونگو، انکو، اتکو: احتمالاً دیوار چین است. رشیدالدین در چند جای جامع التواریخ درباره آن توضیح داده است (← همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۱۳۱)؛ مثلاً می گوید: «... موضع قنقرات حدود انگو است که بر مثال سد اسکندر میان ممالک ختای و ولایات مغول کشیده اند...» (همان، ج ۱، ص ۱۵۹).

۱۲. جدالمیشی ← (Jadalamishi) (جدا = سنگ باران + la شناسه فعل ساز ترکی و مغولی + میشی = شناسه فعل ماضی ترکی + ی مصدری فارسی)، سنگ جده ~ یده است که بر آب نهادن آن با آیینی ویژه سبب ریزش باران و برف می شود و از باورهای کهن ترکان است. باورداشت سنگ باران، سنگ جده، سنگ یده (= حجرالمطر در عربی و جده جیلایون در مغولی) به عربی و ادبیات فارسی، سغدی چینی و اروپایی راه یافته است. واژه جده یا یده برگرفته از جادوی فارسی است. در فارسی میانه، جاتوک - جادوک و در اوستایی یاتو (Yatu) به معنای جادوگر بوده است. این واژه به صورت جاتوک به ارمنی درآمد است. (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۳ حواشی، ص ۲۱۲۷)

۱۳. تورکیوت های باستانی، شمن را کاما (qama) می نامیدند.

۱۴. واژه «آشینا» را برخی به معنای گرگ دانسته‌اند. در زبان مغولی، گرگ را شینو می‌گویند. پیشوند «آ» در زبان چینی، نشانه احترام است. بدین روال، واژه «آشینو» یا «آشینا» به معنای گرگ محترم و نجیب است. این واژه در نوشته ابوالحسن مسعودی به صورت «نشانه» و در بعضی نسخه‌ها «سانه» آمده است. (مسعودی، ۱۳۵۶: ۱۳۰)

۱۵. محمدبن جریر طبری در ذکر پادشاهی بهرام پنجم می‌گوید: «... و چنان شد که بهرام پس از پادشاهی، سرگرمی و تفریح را از کارهای دیگر برتر می‌دانست... شاهان اطراف به طمع دست‌اندازی به قلمرو وی افتادند؛ و نخستین کسی که به اندیشه ستیزه‌جویی افتاد، خاقان ترک بود...» (طبری، ۱۳۵۲: ج ۲، ص ۶۲۱). دینوری نیز گوید: «... چون کار پادشاهی بر بهرام مسلم گردید... پادشاهان اطراف به کشور او طمع بردند. خاقان ترک نخستین کسی بود...» (دینوری، ۱۳۴۶: ۶۰ - ۵۹). ابومحمد بلعمی هم مشابه سخن طبری را آورده و از خاقان ملک ترک نام برده است (بلعمی، ۱۹۵۹: ۱۲۰). اما فردوسی از خاقان چین سخن می‌گوید و در بسیاری موارد ترک و توران و یا ترک و چین را درهم می‌آمیزد:

چو خاقان چین این سخن‌ها شنید ز چین و ختن لشکری برگزید
 درم داد و سرسوی ایران نهاد کسی را نیامد ز بهرام یاد
 (شاهنامه، ۱۹۶۸: ج ۷، ص ۳۸۶)

۱۶. از جمله این نواحی، خوارزم پایگاه مهم مسلمانان در مقابل جبهه گسترده و دشوار ترکستان بود که تا اسپبجانب و سرحد فرغانه امتداد داشت (اصطخری، ۱۳۶۸: ۲۲۹). خوارزم در دفع ترکان، حتی آنجا که به خزران هجوم می‌بردند، نقش فعال داشت. این موقعیت حساس، مردی غازی‌پیشه و آشنا به فنون جنگ و تیراندازی را در خوارزم تربیت کرده بود (حدودالعالم، ۱۳۴۲: ۱۲۳ - ۱۲۲). در نتیجه، آرامش و امنیتی پدید آمد که در سایه آن، اقتصاد و تجارت رونق گرفت. خوارزم، مرکز بازرگانی بردگان ترک، صقلاب، و خزر بود که درآمد عمده مردم را تشکیل می‌داد (اصطخری، ۱۳۶۸: ۲۳۹ - ۲۳۸).

۱۷. سی‌ین - پی (sien-pei)، اصل و منشأی تونگوزی دارند. آنان بعد از هون‌ها ظاهر شدند و مغولستان شرقی را تسخیر کردند. نام این قوم فقط از طریق نوشته‌های چینی برای ما شناخته شده است. اینان در قرن اول میلادی در مغولستان مستقر شدند و مانند هون‌ها چندین سلسله در نواحی جنوب چین بنیاد نهادند. (بارتولد، ۱۳۷۶: ۳۴)

۱۸. خینگان، کنگان و کهنگان (khingan)، در دورترین نقطه سرحدی منچورستان و مغولستان شرقی قرار داشت.

۱۹. تاریخ (Tarim)، رودی است در ترکستان شرقی که از قراقروم سرچشمه می‌گیرد و پس از مشروب‌ساختن شهر یارکند وارد دریاچه لب - نور (Lob-nor) می‌شود.

۲۰. هیونگ‌نوها در پایان قرن سوم پیش از میلاد، همانند قدرتی مخوف ظاهر شدند؛ به طوری که بانی سلسله تسین (Ts'in) چین برای جلوگیری از خطر آنان، بنای دیوار عظیم چین را که ناتمام مانده بود، به پایان رساند. آنان مغولستان خارجی و داخلی را تحت قدرت داشتند و اقامتگاه پادشاه آنها نیز در اورخون قرار داشت. (برای اطلاع بیشتر، ر. ک. به: گروسه، ۱۳۵۳: ۱۲۶ - ۵۶)

۲۱. تورکیو، تورکیوت، ترک (Tur-kiut)، قبایل ترک ساکن شمال چین را «آشینا» خوانده‌اند. چینیان آنان را به صورت «تو-کیو» می‌نامیدند و از آنجا که چینیان مخرج «ر» ندارند، «تورکیو» یا «تورکیوت» و «تورک» (Torkiu)، صورت صحیح آن و در نهایت «تورک» به معنای نیرومند و استوار، واژه‌ای است که بعدها به مجموعه‌ای از اقوام و قبیله‌های تورک داده شد. این قبیله‌ها حدود سال ۴۳۹ میلادی به شمال صحرای گوبی در چین نقل مکان کردند. (رضا، ۱۳۶۵: ۳۱)

۲۲. اورخون یا ارخن، (Orkhon)، نام رود یا ناحیه‌ای است در مغولستان علیا. دره اورخون در قدیم، جایگاه برخی قبایل ترک بوده و سنگ‌نبشته‌هایی به خط ارخونی در آنجا یافت شده که از جمله نادرترین آثار تاریخی باقیمانده از اقوام ترک است. این کتیبه به مردمی تعلق دارد که برای اولین بار در تاریخ، خود را ترک نامیده‌اند. نوشته‌های کتیبه اورخون درباره دوره پنجاه ساله ۶۸۰ - ۶۳۰ میلادی است که طی آن، ترک‌های خاوری تحت سیطره امپراتوری چینی قرار گرفتند. (بارتولد، ۱۳۷۶: ۱۶)

۲۳. ژوان - ژوان (Jouan-Jouan) یا ژوژان (Jou-jan). این واژه در زبان چینی به معنای چادر نشین بی نام و نشان است. (ساندرز، ۱۳۶۱: ۲۹)

۲۴. تو - پا - تائو (To-pa-Tao)، پسر تو - پا - سو (To-pa-Seu) (۴۲۳ - ۴۰۹ م.)، از ۴۲۳ تا ۴۵۲ م. بر تخت نشست؛ و در ۴۲۵ م. خاقان ژوان ژوان‌ها را به اقامتگاهش در اطراف اورخون عقب‌نشاند. (گروسه، ۱۳۵۳: ۱۲۹)

۲۵. مقارن قدرت گرفتن آنها، هنر و صنعت تازه‌ای در ساحل شط ینی‌سئی در سیبری، اطراف مینوسینسک (Minosinsk) شکفته شده است. این هنر و صنعت را «هنر سوارکاران صحرانورد» نامیده‌اند شامل مقداری زینت‌آلات، لوحه کمربند، حلقه و گیره مفرغی، دهانه اسب، رکاب اسب، کارد و دشنه و شمشیر و نیزه و زین اسب که در موزه مینوسینسک و در هلسینکی موجود است. (گروسه، ۱۳۵۳: ۱۳۶)

۲۶. هون‌های هفتالیت، عشیره‌ای بودند ترک و مغول که ظاهراً جنبه مغولی آنها بر جنبه ترکی غالب بوده است. مبدأ آنان، کین - شان (Kin - chan) یعنی آلتایی بوده است.

۲۷. بنابر عقیده سالنامه‌نویسان چینی، جد اعلائی توکیوها یا تورکوت‌ها گرگ بوده است. آنان از اولاد و احفاد هیونگ‌نوهای کهنسال‌اند. محل و مأوای آنان در آغاز قرن ششم ظاهراً در منطقه آلتایی بوده است و آنان در آنجا فولادسازی می‌کردند. قدیم‌ترین جد اعلائی آنان را ماده‌گرگی شیر داده است و او چون به سن بلوغ رسید، با این ماده گرگ جمع شد و از این وصلت، ده پسر به دنیا آمدند که جملگی در غار مادری متولد شدند. در نوک تیرک پرچم توکیوها، سر یک ماده‌گرگ که از طلا ساخته شده، نصب گردیده بود و محافظین شاهان را نیز گرگ می‌نامیدند. (دایره‌المعارف اسلام، ۱۹۷۳، مقاله بارتولد، ص ۹۴۸؛ رضا، ۱۳۶۵: ۳۳)

۲۸. آ - نا - کویی (A-na-kouei)، شاه قسمت شرقی امپراتوری توکیوها بود. (گروسه، ۱۳۵۳: ۱۵۸)

۲۹. توکیوهای شرقی در قلمرو خود از زمان پادشاهی خاقان موهان (۵۷۲ - ۵۵۳ م.) به حریفی برنخوردند. عشیره‌ای مغولی به نام کی‌تان (قیتان) که ظاهراً از اواسط قرن پنجم ساحل غربی لئاو - هو (Leao-ho) در سال ۵۶۰ میلادی، مغلوب خاقان موهان شد. در چین شمالی نیز پادشاه پی‌چو با کمال خضوع و خشوع دختر موهان خاقان را به زوجیت تقاضا کرد. موهان در این تاریخ در دو سلطنت‌نشینی که وارث امپراتوری توپا (توکیو) بودند، مقام سروری داشت (وفات ۵۶۵ م.). (گروسه، ۱۳۵۳: ۱۶۱)

۳۰. ایستمی (Istami)، رئیس و پادشاه توکیوهای غربی است که اراضی چراگاه ناحیه ایرتیش (Irtish) را تحت نفوذ داشت. ایرتیش، رودی است در شمال شرقی قزاقستان به درازای ۳۵۴۰ کیلومتر و قسمت غربی روسیه آسیایی؛ از دامنه کوه‌های آلتایی در شمال سین‌کیانگ سرچشمه می‌گیرد و به رود اوب (Obb) می‌ریزد.

۳۱. ییغو (Yabghu)، جیغو، باتیر، از ریشهٔ زبان مغولی به معنی بهادر است؛ که پیش از زبان ترکی وجود داشت. این نام بر روی سکهٔ شاهان کوشان شمال هندوستان یافت شده است. کاربرد عنوان مزبور در نزد دولتمردان بیش از عناوین خاقان و کاقان استفاده داشت. قدیم‌ترین کاربرد آن به منزلهٔ حکمران و فرمانروا در امپراتوری هون‌ها ۲۲۰ قبل از میلاد بوده است. حکمرانان خزرها نیز پیش از آنکه تحت حاکمیت گوگ تورک‌ها قرار گیرند، این عنوان را داشته‌اند. عنوان ییغو پس از سلجوقیان، کاربردی مترادف با بیگ پیدا کرد. (فرای، ۱۹۸۴: ۲۵۰)

۳۲. سغدیان، سغد، ایالت سغد که همان سغدیانیای قدیم باشد، سرزمین حاصلخیزی است میان رود جیحون و سیحون که از آب‌های رود زرافشان یعنی رود سغد که شهرهای سمرقند و بخارا در ساحل آن واقع‌اند و همچنین از رودی که از کنار دو شهرکش و نخشب می‌گذرد، مشروب می‌شود. سغد، یکی از جهات اربعهٔ دنیا محسوب می‌شود و اوج شکوه آن در نیمهٔ دوم قرن سوم هجری در زمان فرمانروایی امرای سامانی بوده است (لسترنج، ۱۳۳۷: ۴۸۹). جنگ خسرو انوشیروان با هیاطله، ایران را با ترکان مستقر در سغد هم‌مرز ساخت. فردوسی به اشاره می‌گوید:

ز سغد اندرون تا به جیحون سپاه کشیده رده پیش هپتال‌شاه
(شاهنامه، ۱۹۶۸: ج ۸، ص ۱۵۷)

۳۳. کاشغر در مرز چین، مرز ترکستان شرقی در ۱۷۰ کیلومتری شمال غربی یارکند در ساحل کاشغردریا (قزل‌سو) که تابع رود تاریم است، قرار دارد؛ نقطهٔ تلاقی سه کشور چین، ترکستان و افغانستان و راه کاروان‌رو دائمی است. ویرانهٔ کاشغر قدیم، در کنار نهر قزل‌سو قرار دارد. امروزه این ناحیه را سین‌کیانگ می‌گویند. (لسترنج، ۱۳۳۷: ۵۱۹)

۳۴. شایبرگان، شبرغان، شاپورگان، اشپورگان، میان بلخ و مروالرو رود جزو ناحیهٔ گوزکان بوده است. (بارتولد، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۱۹۹-۱۹۸)

۳۵. کریستن‌سن (۱۳۵۱: ۳۹۷)، گروسه (۱۳۵۳: ۱۶۲ - ۱۶۱) و سلاندرز (۱۳۶۱: ۳۳ - ۳۲)، شرح و بسط کاملی دربارهٔ چگونگی برقراری ارتباط بین روم و ترک و نتایج حاصل از آن داده‌اند.

۳۶. از آنچه تئوفیلاکت سیمو کاتا (Théophylacte simo catta) - مورخ بیزانسی - ذکر می‌کند، چنین برمی‌آید که آرا و عقاید توکیوهای غربی به آرا و عقاید مغولان در قرون بعدی بسیار نزدیک بوده است. حرمت آب‌های جاری در بین چنگیزخانیان

به جایی رسیده بود که وضو و غسل را برای مسلمانان ممنوع ساختند و شستشوی البسه نیز تابع پاره‌ای شرایط بود. تئوفیلاکت همچنین ذکر می‌کند که توکیوها فقط خدایی را می‌پرستند که خالق آسمان و زمین است و فقط او را خدا خطاب می‌کنند و برای او اسب و گاو و گوسفند قربانی می‌کنند. بعدها نیز کیش مغولان بر همین سیاق فقط برای آسمان مقام خدایی قایل است؛ و این، ایمان مشترک ملل قدیم ترک و مغول را نشان می‌دهد (گروسه، ۱۳۵۳: ۱۶۳). پایه مذهب شمنی ترکان و مغولان بسیار سهل و ساده بوده است. دنیا از طبقات متعددی که بر روی هم قرار دارد، تشکیل شده است؛ و هفت طبقه فوقانی آسمان را تشکیل می‌دهد که مرکز نور و روشنایی است. هفت طبقه یا نه طبقه تحتانی نیز دنیای زیرزمینی را تشکیل می‌دهد که مرکز ظلمت و تاریکی است. بین این دو طبقات، سطح زمین است که جایگاه انسانی است. آسمان و زمین، مطیع یک موجود بسیار عالقدرند که در بالاترین طبقه آسمان جای دارد و تنگری (هم به معنای آسمان و هم به معنای خدا) نامیده می‌شود. این عقاید و آرا تداوم یافت و حتی در قوانین چنگیزخانی نیز داخل شد (همان، ص ۱۶۶).

۳۷. این اصطلاح، بل بل (BaI BaI) است که ظاهراً از زبان چینی گرفته شده است. کتیبه اورخون، در تأیید این نظریات سهم مهمی دارد. از روی این کتیبه معلوم شده است که بل بل‌های ترک‌های قرن هشتم براساس شکل ظاهرشان، با تندیس‌هایی که در ناحیه وسیعی از استپ‌های آسیای مرکزی یافت می‌شوند، کاملاً تطبیق می‌کنند. کتیبه اورخون، درباره تدفین مردگان نیز اطلاعات وسیعی در اختیار می‌گذارد. (بارتولد، ۱۳۷۶: ۲۵)

۳۸. رونی، الفبایی است که برای کندن نوشته‌هایی بر روی چوب به کار می‌رفت. حروف رونی همه از حروف راست تشکیل شده است و به‌طور قطع معلوم نیست که این الفبا از الفبای لاتین مشتق شده است یا منشأی مستقلی دارد. (ساندرز، ۱۳۶۱: ۳۷)

۳۹. اویغورها همان تولاشی‌های قدیم هستند که در جنوب غربی سلسله جبال آلتایی صحراگردی می‌کردند. کلمه اویغور یا ایغور برای اولین بار در تألیفات عربی، در دیوان لغات‌الترک محمود کاشغری، آمده است (کاشغری، ۱۳۷۵: ۲۸۲). اجداد آنان، تولاش (Tolach) یا تولوس (Tolos)ها بودند که در اطراف زونگاری صحرانوردی می‌کردند.

۴۰. معنای واژه اویغور به درستی معلوم نیست. در منابع بیزانسی، اوغوزهایی که در سده پنجم میلادی به سوی غرب روی آوردند، اوگوروی (Ougouroi) نامیده شده‌اند. درباره اوگورها (Ugor)، نظرها متفاوت است: برخی، آنان را اویغورها می‌دانند و گروهی آنان را قوم دیگری می‌دانند. انهدام اقوام ترک در سال ۷۴۵ میلادی، به این معنا نبود که همه افراد از خرد و بزرگ و مرد و زن نابود شده باشند؛ بلکه بخشی از این ترکان به تبعیت اویغوران درآمدند و بخشی دیگر نیز به چین رفتند. این اویغوران، در شرق کوه‌های پامیر و غرب صحرای کاشغر و تکه‌مکان در کنار مرز افغانستان و هندوستان، تبت و صحرای گبی سکنا داشتند. مرکز سرزمین اویغورها، شهر قدیمی کاشغر است. مردم این سرزمین را در سده هفتم میلادی، فرمانروایان سلسله امپراتوران تانگ به تبعیت امپراتوری چین درآوردند.

۴۱. تغوز اوغوز (= نه قبیله)، بارها و بارها در کتیبه‌های اورخون آمده است. اغوزها، نیاکان ترکان ترکیه، ترکمنان و آذربایجانیان ترک‌تبار به‌شمار می‌آیند؛ که در روزگار کهن، در کرانه‌های رود تولا (Tula) و رود کم (kam) = ینی سئی (Yenisey) می‌زیستند. اوغوزها در روزگار تورکوها، از تابعان آنان به حساب می‌آمدند. پس از تورکوها، اویغورها و پس از آنان، قرقیزها بر ناحیه مغولستان حکومت کردند. اوغوزها در سده دهم میلادی / چهارم هجری، در سرزمین‌های بین سیردریا و دریای خزر پیرامون شهرهای فاریاب و اسپیجاب در دشت‌های شمال سیحون می‌زیستند. (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۵۲ - ۴۷)؛ (← گروه، ۱۳۵۳: حاشیه ص ۲۰۵ و حدودالعالم، ۱۳۴۲: ۱۰۵ و بعد).

۴۲. قره‌قوروم یا قراقورم، قراقوم. چینیان، بنای قراقورم را به سال ۱۲۳۵ میلادی (قوی نیل) / ۶۳۳ هجری یعنی سال قوریلتای تأسیس پُست «یام» می‌دانند (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۶۶۵). قراقورم از زمانی که اوکتای به‌عنوان امپراتور انتخاب شد و محل اقامت خود را به مغولستان منتقل کرد و در آنجا شهر قراقورم را بنا کرد، پایتخت مغولستان شد. او چند قصر در آن شهر و حوالی آن ساخت و در این شهر با اقتدار کامل حکومت می‌کرد. قراقورم یا قراقوروم، در اورخون علیا واقع است. این ناحیه از لحاظ موقعیت اهمیت دارد؛ زیرا اغلب امپراتوری‌های قدیم ترک و مغول، از هیونگ-نوهای قدیم گرفته تا تو-کیوهای شرقی، پایتخت خود را در این ناحیه قرار می‌دادند. در زمان چنگیزخان نیز همین قراقورم و یا محلی در مجاورت آن، از ۱۲۲۰ میلادی به‌عنوان پایتخت انتخاب شد. اوکتای هم عملاً قراقورم را پایتخت امپراتوری

خود قرار داد. او در سال ۱۲۳۵ م.، حصارى گرداگرد آن ساخت. نام چینی این شهر، هو-لین یعنی قروم (قاره) است. (گروسه، ۱۳۵۳: ۴۲۱)

۴۳. اردوبالیغ (Ordu Baliq): اردو + بالیغ. اردو در زبان ترکی کهن به معنی اقامتگاه شاهانه، کاخ و سراپرده شاهانه بوده در متون ترکی مانوی سرای بهشتی و سرای آسمانی و در مغولی با معنای نخستین به کار رفته است (کاشغری، ۱۳۷۵: ۱۰۳). بالیغ در ترکی به معنای شهر و شهرک، و مغولی شده آن بلغاسون (Bolqathasun) یا بلغسون است. قره بلغاسون نیز همان معنای شهر را دارد و قره یا قرا همان سیاه است. ۴۴. کرکوک، قرلق، یا خلخ، یکی از عشایر توکیوهای غربی است که ظاهراً بین حد شرقی بالخاش و ناحیه چوگوچاک (Tchougoutchak) چین بیابانگردی می کردند. این نام در منابع به صورت قرلغ، خرلغ، خرلخ و قارلوق (Qarluq)، به ویژه در جامع التواریخ، ذکر شده است. رشیدالدین با آوردن داستان از دوران اغوزخان، قارلوق را به معنای «خداوند برف» به کار برده است (همدانی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۵۳). قدیم ترین منابعی که در آنها از قرلوقها نام برده شده، سنگ نبشته های اورخون است. قارلوقها در این زمان - یعنی ۷۴۹ میلادی - در سرنگون کردن حکومت تورکوت های غربی با اویغورها همراه بودند. آنان توانستند تمامی ناحیه ایلی و ناحیه جنوب دریاچه بالخاش تا شمال ایسی گول را به تصرف درآورند و اقامتگاه های سلطنتی و قدیمی توکیو (تورکوت)ها را جزء متصرفات خود کنند. رئیس آنها اگر به عنوان بیغو اکتفا کرد، برای آن بود که نمی خواست خاقان اویغور را مکدر سازد. قرلوقها تا سال ۸۴۰ میلادی - که قرقیزها بر اویغورها چیره شدند - تابع اویغوران بودند و سپس بیغوی قرلوقها خود را خاقان نامید و حکومت مستقل تشکیل داد و شهر قراردو واقع در کرانه رود چو را به پایتختی برگزید.

۴۵. نام این خاقان در نوشته های مانوی و در کتیبه «قرابلغاسون» که مربوط به سال ۸۲۰ میلادی است، با یک رشته القاب و عناوین ذکر شده است؛ از جمله: الغبیلیگ (شاه بزرگ)، تنگریدا قوت بولمیش (سلطنت را خداوند به او عنایت فرمود) و ... (گروسه، ۱۳۵۳: حاشیه ص ۲۱۷)

۴۶. به خاطر بیاوریم که بر طبق مذهب مانی، نوشیدن شیر ممنوع بود و در نزد مردمی که از گله و رمه و گاو و گوسفند زندگی می گذرانند، اجرای این دستور دینی، کاری بسیار دشوار بود. تشویق به خوردن گیاهان باعث شد که اویغوریان از زندگی شبانی به زندگی کشاورزی و زراعتی روی آورند. (نیبرگ، ۱۳۵۹: ۳۸۰)

۴۷. فرستاده‌ای چینی به نام ونگ - یین - ته (Weng - yen - te) که به سال ۹۸۲ میلادی در قلمرو پادشاهی اویغور سفر کرده بود، تصویر ستایش‌آمیزی از دارایی و رفاه سرزمین اویغورها را نقش کرده است. او می‌گوید: «مردم، درستکار و فهمیده هستند و در فلزکاری استادی و مهارت دارند؛ تنگستان به هزینه دولت غذا دریافت می‌کنند؛ کتابخانه‌ها پر از کتب چینی است؛ پنجاه صومعه بودایی و یک پرستشگاه مانوی با روحانیان ایرانی، در آنجا است. ساکنان آن عموماً عمر زیادی می‌کنند و تا آخرین سال‌های پیری می‌رسند.» (ساندرز، ۱۳۶۱: ۲۰۵)

۴۸. هیونگ - تسانگ (Hung-Tsang) زایر بودایی مشهور چینی قرن هفتم میلادی است که به سال ۶۳۰ میلادی، در راه خود به هندوستان از تورفان گذشت. وی در سفرنامه خود، شهرهایی چون سغد، طخارستان، بلخ و سمرقند را توصیف کرده است. در ربع قرن دهم، شرح حال هیونگ - تسانگ به زبان اویغوری ترجمه شد و در سال ۱۹۳۵ م. مادموازل فون گابان آن را به آلمانی ترجمه کرد که به نام ترجمه احوال هونن تسانگ از طرف انجمن پروسی آکادمی علمی چاپ شد. (گروسه، ۱۳۵۳: حاشیه ص ۲۲۳)

۴۹. قرقیز یا خرخیز (Qirgiz). قرقیزان آمیزه‌ای از قوم‌های گوناگون بودند. گروسه معتقد است که در دشت قرقیز گروهی از غزان زندگی می‌کردند که شعبه‌ای از تغز اوغوزهای سمیره‌چی هستند (گروسه، ۱۳۵۳: حاشیه ص ۲۰۵). اقامتگاه کهن آنان در جنوب سیبری و کرانه‌های ینی سئی سفلی بود. قرقیزها در سده دوم پیش از میلاد در سرزمین میان کوهستان تیان‌شان شرقی و کویمن و آلتایی حکومتی تشکیل داده بودند که چینیان آن را گه - گون (Ge-gun) می‌گفتند. سپس به تابعیت هون‌ها درآمدند. آنان در سده هفتم میلادی به تابعیت تورکوت‌ها درآمدند و پس از اویغورها، مدتی قدرت را به دست گرفتند. در سده دهم میلادی، قراختائیان آنان را به زیر سلطه خویش درآوردند. قرقیزها پس از آن هرگز نتوانستند دولت مستقلی تشکیل دهند و در سده سیزدهم میلادی به زیر فرمان مغولان رفتند و سرزمین آنان در روزگار فرمانروایی فرزندان چنگیزخان، بخشی از اولوس جغتای بود. (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۱۴۳)

۵۰. دزیمسا، (Dzimsa)، همان است که بعدها نام ترکی بش‌بالیغ را بر خود گرفت (بش‌بالیغ = پنج شهر). این ناحیه در پایان سده هفتم میلادی، هنگامی که چینیان آسیای مرکزی را اشغال کرده بودند، یکی از نواحی اداری و پادگان نظامی

چینی‌ها بود. نام چینی آن پی - تینگ (Pei-ting) بود که بعدها بش‌بالیغ نام گرفت. بش (Bech)، صفت عددی به معنای پنج، به واژه «بالیغ» - که قبلاً در کتیبه اورخون نیز موجود بود - به معنای «شهر»، اضافه شد. بش‌بالیغ، مشخص‌کننده مجموعه‌های مسکونی است که در بخش خاوری ترکستان چین امروزی در حوالی گوتچن (Goutchen) امروزی وجود داشته است. ترک‌هایی که در آن ناحیه می‌زیستند، مردم باسمیل (Basmil) بوده‌اند که محمود کاشغری آنان را مردمی می‌داند که ترک خالص نیستند (کاشغری، ۱۳۷۵: ۱۰۲۲) [در نسخه چاپ‌شده، واژه یسمل به جای باسمیل آمده که غلط است] (بارتولد، ۱۳۷۶: ۱۱۳).

۵۱. کوچا یا کوتچا (Kotcha)، یکی از چهار شهر واحه‌ای یا چهار سلطنت‌نشین حوضه رود تاریم - یعنی کاشغر، یارکند، ختن و کوچا - و محل استقرار پادگان‌های چینی در هنگام به قدرت رسیدن سلسله تانگ در آسیای مرتفع بود.

۵۲. تنگغوت (تنگقوت) یا تانگوت (Tangout)، در قرن یازدهم میلادی، قومی تبتی بودند که با قلع و قمع اویغورها، منطقه نفوذ آنان را به تصرف درآوردند و در آنجا دولتی تأسیس کردند که بعدها مطیع مغولان شد. سرزمین تنگغوت در زبان چینی هو-سی یا سی-هسیا خوانده می‌شد و ترکی مغولی آن قاشی یا قاشین (Qashin یا Qashi) است. تنگغوت‌ها در شمال چین و جنوب دشت گبی می‌زیستند. سرزمین آنان در رهگذر قوم‌های گوناگون بود. دولت تنگقوت در آغاز سده یازدهم میلادی تشکیل شد. آنان کوشیدند سرزمین کاشغر را نیز تصرف کنند؛ اما از قراختیایان شکست سختی خوردند و بازپس نشستند. تنگقوت‌ها بر مبنای خط چینی، خط ویژه‌ای برای خود ساختند و در سال‌های نخستین سده سیزده میلادی به دست چنگیزخان برافتادند. (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۱۳۴)

۵۳. نایمان: یکی از مهم‌ترین قبایل ترک - مغول یا مغول‌شده هستند که با وجود اینکه نام آنها مغولی به نظر می‌آید (نایمان به زبان مغولی یعنی هشت)، عناوین متداول در بین آنان عناوینی ترکی است. بنا به گفته جوینی، نایمان‌ها نستوری‌مذهب بودند (جوینی، ۱۳۲۹، ج ۱، ص ۴۸). وی می‌گوید: «و قبیلۀ نایمان بیشتر ترسا باشند»؛ در حالی که تاریخ سری مغولان از قدرت سحر و جادوی شمن «قودوقا» در میان نایمان‌ها می‌گوید و اینکه آنان به هنگام پیکار می‌توانستند توفان به پا کنند و عوامل طبیعی را در جنگ به کار گیرند (یوان چائویی شه، ۱۳۵۰: ص ۷۱ بند ۱۴۳). نایمان‌ها اصول معرفت و مبانی فرهنگ خود را از اویغورها که همسایگان جنوبی آنها بودند،

اقتباس می‌کردند؛ چنان‌که چنگیزخانین نیز از نایمان‌ها برای دفترداری کتبی و تحریر و تنظیم نامه‌های رسمی خود استفاده می‌کردند و در واقع در حکومت چنگیزخان پس از انقیاد نایمان‌ها، مهرداری و دفترداری رسم شد. در ۶۰۳ هجری / ۱۲۰۶ میلادی، تاشاتون که از مردم اویغور و مهردار خان نایمانی بوده، در دربار چنگیزخان به همان شغل مشغول بوده است (بارتولد، ۱۳۵۲: ج ۲، ص ۸۰۴). زبان اویغوری، زبان دیوانی و اداری نایمان‌ها بود. اینکه نایمان‌ها نام خود را برگرفته از نام رود «نایما» می‌دانند، گمانی زیاد دور از ذهن نیست، چرا که نایمان نیز به همان معنی هشت یعنی هشت رود است. نایمان‌ها اگر خود مغول نباشند، نزدیک‌ترین همسایه مغولان بودند؛ ولی از سابقه کهن آنان اطلاعی در دست نیست.

۵۴. چون رسم مغولان و اویغوران بر آن است که پسر بر زن پدر حاکم باشد و به زوجیت تصرف نماید. (جوینی، ۱۳۳۴: ج ۲، ص ۲۲۶)

۵۵. بورتی‌فوجین یا بورتی‌اوجین؛ خاتون مهین چنگیزخان که هنوز فرزند نداشت.

۵۶. چیدن یا قیدن (Qidan)، قبیله‌ای کوچ‌گرا و صحرائشین بود که از قرن چهارم میلادی به بعد در حوزه‌ی علیای رودخانه لیائو (Liaohe) در شمال شرقی چین زندگی می‌کرد. در اوایل قرن دهم میلادی / اواخر قرن سوم هجری، با افزایش جمعیت و فراهم آمدن امکانات رشد و توسعه، نیرومند شد و با تشکیل دولت لیائو (Liao) (۱۱۲۵ - ۹۱۶ م. / ۵۱۹ - ۳۰۴ ه. ق.) بر سرزمین وسیعی شامل شمال شرقی چین و مغولستان حکمروا شد. این دودمان، رقیبی نیرومند و تهدیدکننده برای حکومت‌های جنوبی همجوار خود بود. در تاریخ چین، باقیمانندگان دودمان لیائو به نام سی لیائو (Xiliao) یعنی لیائوی غربی که به طرف غرب کوچ کردند، قراختای خوانده شدند (جوزجانی، ۱۳۴۳: ج ۱، ص ۲۶۱ و ج ۲، ص ۹۷-۹۶؛ جوینی، ۱۳۳۴: ج ۲، ص ۹۳-۸۶)

۵۷. لیائو: Liao (← پی‌نوشت ۵۶)

۵۸. کیتان (xitan = kitan) در منابع فارسی و عربی، به صورت قتا، ختا، خطای نیز ضبط شده و در مغولی کیتاد به صورت جمع که مفرد آن کیتان و در اویغوری قیتای (Qitai) آمده است. کتیبه اورخون این حقیقت را روشن کرد که چینی‌ها گاهی به عمد به مردمی که با آنها برخورد می‌کردند، نامی می‌دادند که با نامی که آن مردم بر خود نهاده بودند، ارتباطی نداشت. چینی‌ها قیدان، قیتای، خیتای (Khitay) را نیز به کار برده‌اند که همان ختا است. کلمه ختا از نام‌های معروف سرزمین چین در

زبان‌های خارجی شد که شکل تلفظی نام چیدن یا قیتای و قیدن است. از مطالب کتاب *جهان‌نامه* تألیف محمدبن نجیب بکران برمی‌آید که دانشمندان قدیم ایران از اشتقاق «خطا» از نام قوم چیدن، کیتان، تا حدی اطلاع داشته‌اند (بکران، ۱۳۴۲: ۷۲ - ۷۱). همچنین کیتاد یا کیتات (یوان چائویی شه، ۱۳۵۰: ۱۳).

۵۹. «چ» فارسی در عربی به صاد (ص) بدل می‌شود: «اطلبوا العلم ولو بالصین فان طلب العلم فریضه علی کل مسلم» [حدیث از پیامبر اکرم (ص)]. بعید نیست که اعراب صین خود را از چین و سین ایرانیان گرفته باشند.

۶۰. تابغاچ یا تبغاچ (Tabghach) که قبلاً در کتیبه اورخون دیده شده، در مورد چین جنوبی (فارسی آن، ماچین است) به‌کار رفته است که تحت سلطه سلسله چینی سونگ (Song) (۱۲۷۹ - ۹۶۰ م.) باقی ماند. سلسله سونگ به دو دوره سونگ شمالی (Bei-Song) (۱۱۲۷ - ۹۶۰ م.) و سونگ جنوبی (Nan-song) (۱۲۷۹ - ۱۱۲۷ م.) تقسیم می‌شود (کاشغری، ۱۳۷۵: ۴۲۱). کاشغری واژه تابغاچ یا تفغاچ را با قوم باستانی عربی که در قرآن ذکری از آن آمده است، یعنی قوم عاد، در رابطه قرار می‌دهد. تردیدی نیست که کاشغری نام قوم عاد را عمداً با عنوان تابغاش وابسته کرده و بعدها قراخانیان هم از آن بهره برداری کرده و معنای سرور و بزرگ و سالمند را از آن گرفته‌اند. آنچه مقرون به حقیقت است، این است که این عنوان یادگاری است از همسایگی گذشته این اقوام با چین و در واقع از آن جهت اهمیت دارد که ترکان برای مفهوم حکومت در چین اهمیت قایل بودند (بارتولد، ۱۳۷۶: ۱۱۴).

۶۱. ماچین، چین بزرگ، منظور چین جنوبی است. در متن بخش تاریخ چین به اصطلاح رشیدالدین، نام‌های چین و ختا به سرزمین چین شمالی و نام ماچین به سرزمین چین جنوبی اطلاق می‌شود. رشیدالدین به کرات به این موضوع اشاره کرده است. برای مثال، می‌گوید: «... بعد از آن، لشکر بیگانه تمام مستولی شدند و ولایت ختای را بستند... و اروق فودی که پادشاهان اصلی بودند، به جانب ماچین گریختند...» (همدانی، ۱۳۷۹: ۱۳۲ و ۱۵۰).

۶۲. منزی (manzi) نام تحقیرآمیزی است که در دوران یوان، ساکنان شمال چین بر ساکنان جنوب نهادند. واژه «من» (man) به معنی وحشی و بی‌تمدن بود. منزی نامی برای اهالی است.

۶۳. ننجیاس (nanjiasi)، یا ننگیا لغت چینی است به معنی اهالی جنوب و حرف سین در آخر کلمه، علامت جمع در زبان مغولی است. رشیدالدین می‌گوید: «و

همچنین تواریخ، اقوام ختای و قراختای و چین و ماچین که مغولان آن را ننگیاس می‌گویند و اهل ختای منزی و جورچه ...» (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۶۲).

۶۴. آگودای یا اوگدای، بنیانگذار دودمان جین یا وان‌یان بود. اوگدای، خاندان وان‌یان را در اوایل قرن دوازدهم میلادی نیرومند ساخت. وی رهبری دلیر و شایسته برای قبیله‌های نوجی بود (قومی که در شمال شرقی چین زندگی می‌کردند). قبیله‌های نوجی، اجداد منچوری‌ها بودند. نام نوجی در جامع‌التواریخ با جورچه یکی دانسته شده است؛ و رشیدالدین می‌گوید: «... لفظ جورچه، مصطلح مغولان است و به زبان ختایی آن را نوجی می‌گویند...» (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۴۴).

۶۵. آلتون (Altin, Altun) به معنای زر، طلایی است. آلتان، مغولی‌شده آلتون ترکی است به معنی زرین. این واژه را در آلتان‌دفتر نیز می‌یابیم. دفتر، فارسی، همان دبتر ترکی مغولی‌شده، دخیل از یونانی است و در یونانی دیفترا (Diphtera)، به معنای پوست (دباغی‌شده که برای کتابت به کار می‌رفت) است. آلتان‌دفتر یا آلتون‌دبتر به معنی دفتر زرین است. آلتان به صورت التان (بدون مد) نیز به معنای زر و طلا است و التان‌خان لقب همه پادشاهان دودمان وان‌ین یا جین (Jin) به زبان مغولی بوده است. صورت دیگر آن به چینی، کین یعنی طلایی است (منشی استرآبادی، ۱۳۷۴: ۲۶؛ همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۸۰). آلتون‌خان یا آگودای، رئیس قبیله جورچه‌ها بود که در سال ۱۱۱۴ میلادی، علیه کیتان‌ها یا ختاییان برخاست و خاندان خویش را کین یا جین نامید.

۶۶. به‌ویژه ص ۲۵۲، جایی که رشیدالدین می‌گوید: «... آلتان‌خان چون پادشاهی متحمل بود و عاقل، دانست که قبل‌خان را قبایل و اتباع بسیار است و من بعد، آقاوایی او از سر عداوت، به مکافات و مجازات برخیزند...» [آقاوایی، واژه مغولی به معنی برادر بزرگ و برادر کوچک است: آقا، برادر بزرگ؛ وایی، برادر کوچک‌تر. (منشی استرآبادی، ۱۳۷۴: ۴۳)]

۶۷. قراخانیان که در منابع فارسی ایلگ‌خانی - آل‌افراسیاب - آل‌خاقان‌ها نامیده شده‌اند، ابتدا اتحادیه‌ای از قبایل ترک بودند که در صحاری بین ساحل رود سیردریا (سیحون) و کوه‌های تیان‌شان نواحی غربی قرقیزستان اقامت داشتند. آنان از قرن چهارم هجری قمری / دهم میلادی پس از گرویدن به اسلام، قلمرو خود را توسعه دادند و بر مناطق کاشغر و بلاساغون و ماوراءالنهر تسلط پیدا کردند. قراخانیان

بعدها به گروه‌ها و شعب متخصص تقسیم شدند که مهم‌ترین آنها آل علی و آل حسن بودند. (بارتولد، ۱۳۴۴: ۱۶۲)

۶۸. دره ایللی (ئیلی) در منطقه‌ای در مجاورت دریاچه‌ی بالخاش یا بلخش (Balkhash) در جمهوری قزاقستان واقع و بعد از آرال بزرگ‌ترین دریاچه‌های درون آسیای مرکزی است. رود ایللی و چند رود دیگر به آن می‌ریزد و آب آن شور نیست. دریاچه‌ی بالخاش با عنوان ترینگ کول (Taring köl) - تاریخ به معنای زیاد - نزد اوقوزها معروف شده است. شهر «ایکی اوگوز»، یعنی دو رود، در شمال رود ایللی قرار گرفته است. دره ایللی در کنار ایسیک کول یا دریاچه گرم قرار دارد. (حدودالعالم، ۱۳۴۲: ۴۲؛ کاشغری، ۱۳۷۵: ۲۸۸؛ مارکوارت، ۱۳۶۸: ۸۰)

۶۹. ایسی گول یا ایسیک کول (Issyke - kul): دریاچه گرم. این دریاچه بسیار شور است، سالانه ۴۰ هزار پوند نمک تولید می‌کند (حدودالعالم، ۱۳۴۲: ۱۴). برای اطلاعات بیشتر درباره‌ی دریاچه ایسی گول، به فصل پنجم کتاب گزارش سفر باستان‌شناسی به آسیای مرکزی تألیف بارتولد مراجعه کنید. استاد بارتولد یک فصل کامل را به این دریاچه و حوضه آن اختصاص داده است (بارتولد، ۱۳۷۹: ۱۵۶ - ۱۲۷).

۷۰. بلاساغون (Balasagun)، این نام در جامع‌التواریخ به صورت‌های بالاساغون و بلاسغون نیز آمده است. در قرن چهارم و پنجم، کرسی‌نشین خان‌نشین‌های ترکستان بوده و نزدیک کاشغر در بالای سیحون جای داشته است. بلاساغون یعنی شهر خوب و به مغولی غوبالیغ است. شهر بلاساغون مرکز حکومت گورخان‌های قراختایی بوده و به‌رغم اهمیت فراوان آن، یافته‌های جغرافیایی درباره‌ی این شهر، بسیار نامفهوم است. بلاساغون در کنار شهر اسفیجاب در دره چو قرار داشت و شهری بزرگ و پرجمعیت و ثروتمند بود. (برای اطلاعات بیشتر، ← بارتولد، ۱۳۷۹: ص ۱۱۰ - ۱۰۳)

۷۱. سمط‌العلی للحضرة العلیا. این کتاب، یکی از معتبرترین مآخذ تاریخی درباره‌ی قراختاییان کرمان است. (منشی کرمانی، ۱۳۲۸ش: ۲۲)

۷۲. اونون یا انان (Onon) نام رودخانه‌ای است در شمال شرقی مغولستان که اکنون نیز به همین نام وجود دارد. رود انان یا اونون در جامع‌التواریخ همراه با نام رود کلران ذکر شده که سرچشمه آنها به هم نزدیک است. سرچشمه انان که در جهانگشای جوینی به کرات از آن نام برده شده، جبال کنتای - همان بورقان قلدون - است که چنگیزخان در کنار آن متولد شده است. دور رودخانه اونون و کلران در

تاریخ مغول اهمیت فراوانی دارند. رشیدالدین می‌گوید که «یورت یسوکای بهادر (پدر چنگیز) و فرزندان او در حدود انان و کلران بوده» (جوینی، ۱۳۵۵: ج ۳، حواشی ص ۲۹۵؛ همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۴۰؛ و بسیاری از صفحه‌های جهانگشا و جامع‌التواریخ).

۷۳. بورقان قولدون (Burgan quldun). به عقیده مغولان، اقامتگاه کوکوتنگری؛ سرچشمه دو رود انون و کلران از آنجا است. رشیدالدین به تفاوت به نام‌های بولقان قالدون، یکه قوروق، غروق بزرگ، بوده اندور، برغادو اشاره دارد. به نقل از مرحوم قزوینی باید گفت که کاتمر در حواشی جامع‌التواریخ ثابت کرده است که کوه کنتای (kentai)، همان بورقان قالدون رشیدالدین فضل‌الله است. (جوینی، ۱۳۵۵: ج ۳، حواشی ص ۲۹۶؛ همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۲۱۹)

۷۴. کرولن یا کلران؛ بناکتی این رود را به صورت کلوران یا کاوکان ذکر و ضبط کرده است (بناکتی، ۱۳۴۸: ص ۳۸۲ و ۴۰۰). قوریلتای جلوس اوکتای قاآن و منکوقاآن در کنار این رود واقع شده است. سرچشمه این رود، کوه بورقان قولدون یا کنتای است. ضبط این نام در کتاب‌های جدید به صورت کرولن است؛ لیکن در جامع‌التواریخ و جهانگشا، نام این دو رود اغلب با هم می‌آید به صورت «انان کلران» بدون واو عطف.

۷۵. ارکنه‌قون مرکب از ارگنه (تند، سخت) و قون (کمرکوه) (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۱۴۸). در بناکتی، ۱۳۴۸: ص ۳۶۱ به صورت کنه‌قون ضبط شده است. رشیدالدین معتقد است که در این موضع آهن وجود داشت و این آهن را استخراج می‌کردند و به همین دلیل این ناحیه را کمرتند یا کمر گداخته می‌نامند که در آنجا با گداختن آهن خارج کرده‌اند.

۷۶. رشیدالدین در باب وجه تسمیه تمامی اقوامی که از آنها نام می‌برد (← نام‌های قیات، قنقوات و غیره ... در همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۱۵۱ - ۱۵۰)، این مسئله را ذکر می‌کند.

۷۷. رشیدالدین می‌نویسد: «چه، در قدیم، از مجموع اقوام اتراک صحرانشین مغول یک قوم بوده‌اند؛ و چون عنایت ربانی در حق ایشان بوده و آن سر در ضمن آنکه چنگیزخان و اروغ او از نسل مغول باشند و شعبه‌های بسیار از ایشان بادید آمده، به تخصیص از زمان آلان قوا باز که کمابیش سیصد سال باشد...» (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۷۸). با این حساب و با توجه به تاریخ تألیف جامع‌التواریخ حدود قرون چهارم یا اواخر سوم هجری را می‌توان مورد توجه قرار داد. در جای دیگر می‌گوید: «هرچند تاریخی معین نیست، تخمیناً و تقریباً چهار صد سال باشد... چنان

معلوم می‌شود که در زمان اوایل خلافت آل عباسی و عهد پادشاهی سامانیان (۳۸۹ - ۲۸۷ ق.) بوده است.» (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۲۱۶).

۷۸. دبون مارگان یا مرگان به معنای شایسته، لایق، زیرک، خردمند و تیرانداز ماهر

است. (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۹۵)

۷۹. آلان قوا (دُبون Alan-qoá). قوا یعنی زیبا که صفت آلان بوده است.

۸۰. «هر شب، مردی زرد نورانی از روزن بالای خرگاه از روشن پنجره وارد

می‌شد، بر شکم من دست می‌مالید و پرتو نورانش در شکم من فرو می‌رفت.» (یوان

چائویی‌شه، ۱۳۵۰: ۵). رشیدالدین می‌گوید: «... بلی؛ هر شب در خواب چنان می‌بینم

که شخصی اشقرانی اشهل، نرم‌نرم نزدیک من همی آید و آهسته‌آهسته باز می‌گردد،

به چشم می‌بینم.» (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۲۲۴). اشقر یعنی مرد سرخ و سفید که

سرخ‌ی او غالب باشد (دهخدا). اشقرانی اشهل احتمالاً اشاره به رنگ خاندان چنگیز

است. رشیدالدین می‌گوید: «فرزندان یسوکای بهادر — پدر چنگیز — را قیات

بورجقین گویند که هم قیات‌اند و هم بورجقین و بورجقین در لغت ترک کسی است

که چشم او اشهل باشد و رنگ ایشان به صفرت (زردی) گراید.» (همان، ص ۱۵۰ و

۲۷۰).

۸۱. رشیدالدین فضل‌الله همدانی در جلد اول باب دوم جامع‌التواریخ، شرح

کامل آباء و اجداد چنگیزخان را ذکر کرده است (همان، ص ۲۹۰-۲۱۵). او می‌گوید:

«آنچه در کتب تاریخ که در خزانه عامره موجود است و امرای بزرگ آن را

نگاهداشته، و آن را آلتان دفتر می‌گویند.» (همان، ص ۲۲۷).

آلتان دفتر یا آلتان دبتار (Altan Dehtar). آلتان مغولی شده آلتون ترکی به معنی زر یا

زرین + دفتر فارسی یا دبتار ترکی / مغولی دخیل از یونانی است؛ و در یونانی،

دیفترا (Diptera)، پوست دباغی شده‌ای بود که برای کتابت به کار می‌رفت، به معنی

کتاب زرین یا دفتر زرین (همان، ص ۱۸۶).

۸۲. در منابع فارسی، کلمه تاتار بر همه قبایل زردپوستی اطلاق می‌شد که بعدها

چنگیزخان بر آنها تسلط یافت. در منابع جغرافیایی نظیر حدودالعالم من المشرق

الی المغرب که تألیف آن به سال ۳۷۲ هـ. ق. بوده است، از نام تاتار در کنار تغزرها

نام برده شده است. (حدودالعالم، ۱۳۴۲: ۱۱۲ - ۱۱۱).

۸۳. کیماک (Kimak)، آنان را با قیماق‌هایی که از قدیم در ناحیه ینی‌سئی میانه و

یا در اوبی می‌زیسته‌اند و نیز با قبچاق‌های قدیم که بعداً به روسیه جنوبی مهاجرت

کردند، در یک ردیف و یک گروه مشترک ترک قرار می‌دهند. گروهی می‌نویسد که غزها تحت فشار عشیره‌ای ترک به نام قبیچاق که شاخه‌ای از قیماق‌ها (کیماک‌ها) است و در ایرتیش یا در اوبی می‌زیستند، وارد ناحیه دانوب سفلی شدند (گروسه، ۱۳۵۳: ۲۵۶)؛ و در جای دیگر می‌گوید: «به شهادت گردیزی، آنها در اصل شاخه‌ای از ترکان کیماک بودند که در سیبری می‌زیستند. وانگهی؛ کیماک‌ها و اوغوزها خویشاوندی نزدیکی با هم دارند و کاشغری معتقد است که اینها از سایر قبایل ترک از این جهت متمایز می‌شدند که به جای تلفظ «ی»، «ج» استعمال می‌کردند. در اواسط قرن یازدهم، قبیچاق‌ها از کیماک‌ها جدا شدند و به سوی اروپا مهاجرت کردند.» (همان، ص ۳۰۷). بارتولد، تلفظ واژه کیماک را ترکی می‌داند و می‌گوید که قبیچاق‌ها از اخلاف کیماک‌اند (بارتولد، ۱۳۷۶: ۷۰ و ۱۳۱).

۸۴. وقتی نخستین گزارش‌های شرارت‌های مغول در مجارستان به فرانسه رسید، لئوی نهم گفت: «اگر این مردم که ما آنان را تارتارها می‌خوانیم به سراغ ما بیایند، یا ما آنها را به همان تارتاروس یعنی جهنم برمی‌گردانیم یا آنها همه ما را به بهشت می‌فرستند.» (ساندرز، ۱۳۶۱: ۲۲۵، به نقل از ماتیوپاریس).

۸۵. توتوق: تو (Tu) در زبان مغولی، از پسوندهای نسبت و دارندگی است. توتوق لئوت را معتبرترین اقوام تاتار دانسته‌اند و هر کس از این قوم اگر مرد بود، توتوق‌لبتای و اگر زن بود، توتوق لیجین خوانده می‌شد. (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۷۹)

۸۶. الجچی یعنی سرخ و در اصطلاح یعنی مهر سرخ و در حالت اسمی نام قبیله است.

۸۷. چغان به زبان مغولی به معنای سفید، رنگ روشن، سفیده تخم مرغ، سپیدی چشم است و در اصطلاح به معنای بامدادان، هموار، دشت، فلات، سره و خالص، ساده، نیک، شریف و اشرافی به کار رفته است.

۸۸. این اقوام دائماً با یکدیگر در جنگ بودند، چه خود اقوام تاتار و چه تاتارها با سایر اقوام مغول و چه با پادشاهان ختای.

۸۹. کرائیت یعنی سیاه‌چرده (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۱۱۴). در شمال نایمان‌ها و در ینی‌سئی علیا این ترک‌نژادان صحرای گبی بودوباش داشتند. مسکن کرائیت‌ها را در جنوب سلنگا و در اورخون علیا و تولا (صاین نویان) امروزی می‌دانند. کرائیت‌ها را ترک می‌دانند و افسانه اصل و مبدای مغولی درباره آنها صدق نمی‌کند. القاب آنان ترکی است و می‌توان گفت کرائیت‌ها مغولانی بوده‌اند که نفوذ ترکان در آنها اثر

کرده بود یا اینکه ترکانی بوده‌اند که مغولی شدند (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۱۲۰ و ۳۹۷ – ۳۹۵). کرائیت‌ها نیز مانند نایمان‌ها نستوری بودند. در قرن دوازدهم میلادی کرائیت‌ها از تترها شکست خوردند و پادشاه کرائیت‌ها موسوم به مرغوز را به سلاطین کین پکن تسلیم و آنان نیز وی را میخکوب کردند (مجازاتی که سلاطین چین برای صحرانوردان یاغی اعمال می‌کردند) (گروسه، ۱۳۵۳: ۳۱۳؛ ساندرز، ۱۳۶۱: ۵۳).

۹۰. درباره نایمان‌ها در پی‌نوشت ۵۳ توضیح داده شده است.

۹۱. این بانو از اقوام اونقونوت به نام اولون فوجینی بود که او را اولون ایکه نیز

می‌گفتند. فوجینی به زبان ختایی به معنی خاتون بود. (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۳۱۲)

۹۲. اولوس هم به معنای ایل و هم به معنای ملتی کوچک است؛ مجموع تابعان یک فرمانروا، ائتلافی از چند قبیله گوناگون، ملت، خلق، سرزمین، امپراتوری است. اولوس (الوس) دیگرشده واژه اولوش ترکی به زبان مغولی است که تنها به معنای کشور است. اولوس ابتدا به امپراتوری بزرگ چنگیزخان و سپس به مردم و سرزمین‌هایی که به چهار پسر او داده شد، اطلاق شد. واژه اولوس پس از حمله مغول به ایران، به زبان فارسی راه یافت و در جامع‌التواریخ نیز به کار رفته است. (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۱۷؛ شریک امین، ۱۳۵۷: ۳۳)

۹۳. قیات یعنی سیل قومی (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۱۴۸). قیات یا کیات جمع و مفرد آن قیان است.

۹۴. نیرون، اقوامی‌اند که از نسل آلان‌قوا بعد از وفات شوهرش به دنیا آمدند.

(همان، ص ۱۴۵)

۹۵. درلکین، اقوامی‌اند از نسل بقیه مغول که در ناحیه ارگنه‌قون بودند و پیش از

زمان آلان‌قوا و دُبون‌مارگان زندگی می‌کردند. (همان)

کتابنامه

اصطخری، ابواسحق ابراهیم بن محمد. ۱۳۶۸. *المسالک والممالک*. ترجمه ابوالمحاسن محمد بن سعد نخجوانی (ابن ساوجی). به کوشش ایرج افشار. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

بارتولد، واسیلی ولادیمیر. ۱۳۷۶. *تاریخ ترک‌های آسیای مرکزی*. ترجمه غفار حسینی. تهران: انتشارات توس.

- _____ . سرطان ۱۳۴۴. تاریخ سیاسی و اجتماعی آسیای مرکزی تا قرن دوازدهم. ترجمه علی محمد زهما. به اهتمام اسدالله حبیب. کابل: دپوهنی مطبعه.
- _____ . ۱۳۵۲. ترکستان نامه (ترکستان در عهد هجوم مغول). ترجمه کریم کشاورز. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- _____ . ۱۳۷۹. گزارش سفر باستان‌شناسی به آسیای مرکزی. ترجمه مریم جبه‌داری. مقدمه و تعلیقات جواد نیستانی. تهران: انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- بارکهاوزن، یواخیم. ۱۳۴۶. امپراتوری زرد، چنگیزخان و فرزندانش. ترجمه اردشیر نیکپور. تهران: کتابفروشی زوار.
- بروکلمان، کارل. ۱۳۴۶. تاریخ ملل و دول اسلامی. ترجمه هادی جزایری. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بکران، محمدبن نجیب. ۱۳۴۲. جهان‌نامه. تصحیح محمدامین ریاحی. تهران: انتشارات ابن سینا.
- بلعمی، ابوعلی محمدبن محمد. ۱۹۵۹. ترجمه تاریخ طبری. مقدمه و حواشی محمدجواد مشکور. تهران: انتشارات شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران.
- بناکتی، فخرالدین ابوسلیمان داودبن تاج‌الدین ابوالفضل محمدبن محمدبن داود. ۱۳۴۸. تاریخ بناکتی (روضه اولی‌الالباب فی معرفه‌التواریخ والانساب). به کوشش جعفر شعار. تهران: انتشارات انجمن آثار ملی.
- بیانی، شیرین. ۱۳۶۷. دین و دولت در ایران عهد مغول (از تشکیل حکومت منطقه‌ای مغولان تا تشکیل حکومت ایلخانی). تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- جوزجانی، قاضی ابو عمر منهاج‌الدین عثمان‌بن سراج‌الدین محمد. ۱۳۴۳. طبقات ناصری. تصحیح عبدالحی حبیبی. کابل: انجمن تاریخ افغانستان.
- جوینی، علاء‌الدین عظاملک‌بن بهاء‌الدین محمدبن محمد. ۱۳۲۹ (ج ۱)، ۱۳۳۴ (ج ۲)، ۱۳۵۵ (ج ۳). تاریخ جهانگشا. به اهتمام و تصحیح محمد قزوینی. لیدن: مطبعه بریل.
- حدودالعالم من المشرق الی المغرب. ۱۳۴۲. مؤلف ناشناخته. مقدمه بارتولد. حواشی و تعلیقات مینورسکی. ترجمه میرحسین‌شاه. کابل: پوهنچی ادبیات، پوهنتون.

- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین. ۱۳۳۳. *تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افرادالبشر*.
زیرنظر محمد دبیرسیاقی. تهران: انتشارات کتابخانه خیام.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود. ۱۳۴۶. *اخبار الطوال*. ترجمه صادق نشأت. تهران:
بنیاد فرهنگ ایران.
- رضا، عنایت‌الله. ۱۳۶۵. *ایران و ترکان در روزگار ساسانیان*. تهران: شرکت انتشارات
علمی و فرهنگی.
- ساندرز، جرج ج. ۱۳۶۱. *تاریخ فتوحات مغول*. ترجمه ابوالقاسم حالت. تهران:
انتشارات امیرکبیر.
- شریک امین، شمیم. ۱۳۵۷. *فرهنگ اصطلاحات دیوانی دوران مغول*. تهران:
فرهنگستان ادب و هنر ایران.
- طبری، محمد بن جریر. ۱۳۵۲. *تاریخ طبری (تاریخ الرسل والملوک)*. ترجمه ابوالقاسم
پاینده. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- غفاری، قاضی احمد. ۱۳۴۳. *تاریخ جهان‌آرا*. تهران: انتشارات کتابفروشی حافظ.
- فردوسی، ابوالقاسم. ۱۹۶۸. *شاهنامه*. متن انتقادی تصحیح ن. عثمانوف. زیر نظر ع.
نوشین. مسکو: اداره انتشارات دانش، شعبه ادبیات خاور.
- فصیحی خوافی، فصیح احمد بن جلال‌الدین محمد. ۱۳۳۹. *مجمل فصیحی*. تصحیح
محمود فرخ. مشهد: کتابفروشی باستان.
- کارپن، پلان. ۱۳۶۳. *سفرنامه پلان کارپن*. ترجمه ولی‌الله شادان. تهران: بی‌نا.
- کاشغری، محمود بن حسین بن محمد. ۱۳۷۵. *دیوان لغات‌الترک*. ترجمه سید محمد
دبیرسیاقی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- کریستن سن، آرتور. ۱۳۵۱. *ایران در زمان ساسانیان*. ترجمه رشید یاسمی. تهران:
انتشارات ابن سینا.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود. ۱۳۴۷. *زین‌الخبار*. تصحیح عبدالحی
حبیبی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- گروسه، رنه. ۱۳۵۳. *امپراتوری صحرانوردان*. ترجمه عبدالحسین میکده. تهران: بنگاه
ترجمه و نشر کتاب.
- لسترینج، گی. ۱۳۳۷. *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*. ترجمه محمود
عرفان. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

- مارکوارت، ژوزف. ۱۳۶۸. *وهرود وارنگ (جستارهایی در جغرافیای اساطیری و تاریخی ایران شرقی)*. ترجمه داود منشی‌زاده. تهران: بنیاد موقوفات افشار.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. ۱۳۵۶. *مروج الذهب و معادن الجواهر*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. ج ۱. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- معین، محمد. ۱۳۷۱. *فرهنگ معین (اعلام)*، تهران: امیرکبیر.
- منشی کرمانی، ناصرالدین. ۱۳۲۸. *سمط العلی للحضره العلیا، در تاریخ قراختایان کرمان*. تصحیح عباس اقبال. تحت نظر محمد قزوینی. تهران: شرکت سهامی چاپ.
- منشی استرآبادی، میرزامهدی خان. ۱۳۷۴. *فرهنگ سنگلاخ فرهنگنامه ترکی به فارسی از سده ۱۳ هجری*. ویراستار روشن خیاوی. تهران: نشر مرکز.
- مورگان، دیوید. ۱۳۷۱. *مغولها*. ترجمه عباس مخبر. تهران: نشر مرکز.
- نظامی عروضی. ۱۳۳۳. *چهارمقاله*. به اهتمام قزوینی، معینی. تهران: انتشارات زوار.
- نیبرگ، هنریک ساموئل. ۱۳۵۹. *دین‌های ایران باستان*. ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی. تهران: مرکز ایرانی مطالعه فرهنگ‌ها.
- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله. ۱۳۷۹. *تاریخ چین از جامع‌التواریخ*. ویرایش و پژوهش وانگ ای دان. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- _____ . ۱۳۷۳. *جامع‌التواریخ*. تصحیح و تحشیه محمد روشن و مصطفی موسوی. تهران: نشر البرز.
- یاقوت حموی الرومی البغدادی، شهاب‌الدین ابی عبدالله. ۱۹۶۵. *معجم‌البلدان*. تهران: اسدی.
- یوان چائویی شه. ۱۳۵۰. *تاریخ سری مغولان*. ترجمه به فرانسه از پل پلیو. ترجمه به فارسی از شیرین بیانی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- Frye, R. N. 1984. *The History of Ancient Iran*. C.H. Munchen: Becksehe Verlagsbuch hand lung.